

جلسه اول : دو چهره حادثه كربلا

111

در کتاب منتشر شده این صفحه خالی بوده است.
شما به صورت خودکار به صفحه بعد منتقل می شوید.

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين بارياخلاتق اجمعين و الصلوه و السلام على عبد الله
 و رسوله و حبيبه و صفيه ، سيدنا و نبينا و مولانا ابياقاسم محمد
 صلياللهعليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين .
 اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : « يا قوم ان كان كبير عليكم مقامى و
 تذكىرى بايات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امركم و شركائكم ثم لا يكن
 امركم عليكم غمه ثم اقضوا الى و لا تنظرون » (1) .
 موضوع بحث ، حماسه حسینی است . اول باید کلمه حماسه را که در زبان
 فارسی زیاد استعمال میشود ، برای شما توضیح بدهم .
 کلمه حماسه به معنی شدت و صلابت است ، و گاه به معنی شجاعت و حمیت
 استعمال میشود . علمای شعر شناس ، منظومه‌های شعری را از نظر محتوی یعنی
 از نظر نوع معنی و هدف شعر به اقسامی

پاورقی :

1 - ای قوم اگر شما بر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا تکبر و
 انکار دارید ، من تنها به خدا توکل میکنم ، شما هم به اتفاق بتان و
 خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید ، تا امر بر شما
 پوشیده نباشد و درباره من هر اندیشه باطلی دارید بکار ببرید - سوره یونس
 ، آیه . 71

تقسیم میکنند : بعضی از منظومهها را منظومههای غنائی ، بعضی را منظومههای حماسی و بعضی را منظومههای وعظی و اندرزی ، بعضی را منظومههای رثایی و بعضی دیگر را منظومههای مدحی میگویند ، دیوان و غزلیات حافظ ، غزلیات سعدی و دیوان شمس تبریزی ، منظومههایغنائی است ، یعنی اگر چه هدف در اینها عرفان است ، ولی لااقل از نظر تشبیب ، زبان عاشقانه است ، سخن از حسن و بیاعتنائی محبوب است ، سخن از درد فراق و درازی شبفراق و کوتاهی ایاموصال است .

فکر بلبل همه آن است که گل شد یارش گل در اندیشه ، که چون عشوه کند در کارش

دلربائی همه آن نیست که عاشق بکشند خواجه آن است که باشد غم خدمتکارش

این يك شعر غنائی است ، گر چه در آخر به يك معنی عرفانی بسیار لطیف و عالی میرسد و حافظ همیشه اینطور است . در آخر همین شعر میگوید :

صوفی سرخوش از این دست که کج کرده کلاه بدو جام دگر آشفته شود دستارش

اشعار غنائی زیاد است .

شعر رثایی یا مرثیه که برای بزرگان دین و سایر بزرگان دنیا و کسانی که منشأ خیر و برکتی بودهاند ، گفته شده است ، نوع دیگر شعر است .

بر امکه که منقرض شدند ، شعری که از دستگاه آنها استفاده میکردند
قصایدی در رثای آنها گفتند . خود همین حافظ ، فرزند جوانش که میمیرد با
همان زبان مخصوص خودش مرثیه میگوید :
بلبلی خونجگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش حال پریشان دل
کرد .

طوطیای را به هوای شکر دل خوش بود

ناگهش سیلفنا نقش امل باطل کرد

آه و فریاد که از چشم حسود مه و مهر

در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد

اشعار رثایی زیاد است . مدح و ستایش هم که الیماشاءالله ، خصوصا تملق
و چاپلوسی !

اشعار حماسی اشعار دیگری است ، که معمولا فقط آهنگ خاصی را میپذیرد .
شعر حماسی ، شعری است که از آن بوئی از غیرت و شجاعت و مردانگی میآید ،
شعری است که روح را تحریک میکند و به هیجان میآورد ، مثلا :

تن مرده و گریه دوستان

به از زنده و طعنه دشمنان

مرا عار آید از این زندگی

که سالار باشم کنم بندگی

این تقسیم بندی اختصاص به شعر ندارد ، نثر هم همینطور است ، نثرهای
حماسی داریم ، نثرهای غنائی داریم ، نثرهای رثایی داریم ، انواع نثرها
داریم .

در جنگ صفین در اولین برخوردی که میان سپاه علی علیهالسلام

و سپاه معاویه میشود ، علی (ع) روی حسابخودش حاضر نیست که شروع کننده جنگ باشد و تمام کوشش این است که تا حد ممکن مشکلات و اختلافات را حل بکند ، بلکه بتواند معاویه و یارانش را به اصطلاح روبراه بکند ، ولی يك وقت متوجه میشود که آنها پیشدستی کرده‌اند و شریعه ، یعنی جایی که میشود از فرات آب برداشت را گرفته‌اند . علی علیه‌السلام سعی میکند با مذاکره مسئله را حل کند ، و پیغام میدهد که هنوز بنای جنگ نیست و میخواهیم مذاکره کنیم بلکه مسئله با مذاکره حل بشود . ولی طرف مقابل قبول نکرد ، بنابراین یا اصحابش باید از تشنگی از پا در بیایند و یا باید جنگید . جنگی که دشمن شروع کرده است .

در " نهج البلاغه " است که علی علیه‌السلام در مقابل جمعیت ، ناراحت و عصبانی از اینکار میایستد و يك خطبه چندسطری میخواند ، میفرماید :

« قد استطعموكم القتال » (1) اینها گرسنه جنگند و از شما غذا میخواهند اما از دم شمشیر ، « فاقروا علی مذلة ، و تأخیر محلة ، او رروا السیوف من الدماء ترووا من الماء » (2) لشکریانم ! نمیگویم بروید بجنگید ، بروید یکی از این دو راه را انتخاب کنید : یا تن به ذلت بدهید که آب را ببرند و شما نگاه کنید ، یا اینکه این تیغها را از خون این ناکسان سیراب کنید تا خودتان سیراب شوید .

« فالموت فی حیاتکم مقهورین ، و الحیاش فی موتکم قاهرین » (3) زندگی این است که بمیرید ولی فائق باشید و مردن این است که زنده

پاورقی :

1 و 2 و 3 - نهج البلاغه فیض الاسلام خطبه 51 ، صفحه . 138

باشید ، ولی توسریخور . علی علیہالسلام با این سخنان آنچنان هیجان ایجاد کرد که در کمتر از دو ساعت ، دشمن را بکلی از کنار شریعه فرات دور کردند که دیگر دشمن از تشنگی لاله میزد . ولی علی علیہالسلام به سپاهیان خود گفت شما هر روز اجازه بدهید که بیایند و آب بردارند . لشکریان گفتند آنها به ما آب ندادند ، پس ما هم به آنها آب نمیدهیم ، ولی علی (ع) فرمود : خیر ، این يك کار غیر انسانی است ، آب يك چیزی است که هر جاندارى حق دارد از آن استفاده بکند ، به آنها آب بدهید .

پس معلوم شد سخن میتواند سخن حماسی باشد و سخن حماسی یعنی سخنی که در آن بوئی از غیرت و شجاعت و مردانگی باشد ، بوئی از ایستادگی و مقاومت باشد . اگر شعر یا نثری دارای این خصوصیات باشد ، آن را حماسی میگویند .

سرگذشتها و حادثهها و تاریخچهها هم اقسامی دارند . حادثههایی داریم غنائی ، حادثههایی داریم اندرزی ، حادثههایی داریم رثایی و حادثههایی داریم حماسی . يك سرگذشت تماش فقط غناست ، بوی غنا میدهد ، عشق است . مجلات را شاید کم و بیش میخوانید ، در اینها چه حکایت واقعی ، چه افسانه ، چه مخلوطی از واقعیت و افسانه ، همایش داستان غنائی است . حالا این همه داستان غنائی به گوش این ملت برود چی از آب در میآید ، من نمیدانم (1) . داستانهای رثایی و

پاورقی :

1 - اشاره به مجلات زمان طاغوت است .

به اصطلاح تراژدیها هم زیاد است . صفحات حوادث روزنامهها را اگر بخوانید اغلب از اینجور قضایا میبینید . داستانهای اندرزی هم داستانهای هستند که در آنها پندواندرز است . " داستان راستان " (1) همایش داستانهای اندرزی است . حتی شخصیتها هم اقسامی دارند ، بعضی از شخصیتها ، شخصیت حماسی هستند و روحشان حماسه است . بعضی روحشان غنائی است ، بعضی روحشان اساسا رئایی است ، آه و ناله است ، بعضی شکل روحشان شکل پندواندرز و موعظه است .

حالا که به طور اجمالی معنی حماسه را فهمیدیم ، میتوانیم در اطراف حماسه حسینی بحث بکنیم .

آیا حسینبنعلی (علیهماالسلام) حادثه حماسی دارد یا ندارد ؟ آیا شخصیت حسینبنعلی (علیهماالسلام) یک شخصیت حماسی هست یا نیست ؟ ما باید شخصیت حسینبنعلی (علیهماالسلام) را که برای ما یک شخصیت انسانی است بشناسیم . این مرد که ما هر سال به نام او وقتها صرف میکنیم ، پولها خرج میکنیم ، روزها تعطیل میکنیم ، باید خصوصیاتش برای ما شناخته شود و از جمله خصوصیات او همین است که آیا حسین علیهماالسلام یک شخصیت حماسی هست یا نه ؟ آیا ما باید با وجود حسین (ع) و سرگذشت او یک احساس حماسی داشته باشیم ، یا یک احساس تراژدی ، مصیبت ، رثا و نفلشدن ؟ در اینجا لازم است مختصری توضیح بدهم :

پاورقی :

1 - اشاره به دو جلد کتاب داستان راستان نوشته استاد شهید است .

شخصیتهای حماسی که اغلب در منظومه‌های حماسی از آنها یاد شده است ، جنبه نژادی و قومی دارند و این اعم است از شخصیتهای افسانه‌های مثل رستم و اسفندیار و یا شخصیتهای واقعی مثل جلال الدین خوارزمشاه در تاریخ ایران . غالباً قهرمانان يك قوم اعم از واقعی و افسانه‌ای ، از آن نظر که انتساب به آن قوم دارند ، احساسات آن مردم را تحريك میکنند . اصولاً قهرمان دوستی و قهرمان پرستی جزء سرشت بشر است . مخصوصاً وقتی که قهرمان ، تعلقى هم به انسان داشته باشد که انسان بخواهد به او افتخار کند . این قهرمانهای کشتی که موفقیتی به دست می‌آورند ، برآستی مردم برای آنها ابراز احساسات میکنند ، یا قهرمانی که هالتر بلند کرده و رکورد را شکسته و مثلاً سه کیلو بیشتر از رکورد جهانی بالا برده است ، چقدر تاجگل نثارش میکنند ، و یا برای کسی که کشتی گرفته و با يك فن ، حریف خود را ضربه فنی کرده است ، برآستی ابراز احساسات میکنند . اینها به خاطر این است که قهرماندوستی و قهرمانپرستی در سرشت بشر است و ضمناً او از قهرمان ملت و قوم خودش تجلیل میکند نه از قهرمان دیگری . در کشتیهای بینالمللی افراد هر ملت چه آنهایی که آنجا حاضرند و چه آنهایی که از رادیوها گوش میکنند ، احساساتشان متوجه هموطنان خودشان است که افتخاری برای وطن و قوم خودشان کسب کنند . ما وقتی داستان رستم و اسفندیار و افراسیاب و اینطور چیزها را میخوانیم، چون میگویند افراسیاب

از ماوراءالنهر و از يك ملت ديگري بوده و رستم از ملت ايران بوده است ، قهرا دلمان ميخواهد كه هميشه تفوق مال رستم باشد ، و افسانهساز هم داستانهها و افسانهها را چنان ساخته است كه با ذائقه ما جور در بيايد ، يعنى هميشه آن طرف مغلوب و محكوم و اين طرف غالب و قاهر باشد . اين حماسه ها ، حماسههاي قومي است ، يعنى اختصاص به يك قوم و نژاد معين و يك آبوخاك معين دارد .

اما مطلب در مورد حسين عليهالسلام غير از اين است . حسين (ع) يك شخصيت حماسي است اما نه آنطور كه جلالالدين خوارزمشاه يك شخصيت حماسي است و نه آنطور كه رستم افسانههاي يك شخصيت حماسي است . حسين (ع) يك شخصيت حماسي است ، اما حماسه انسانيت ، حماسه بشريت ، نه حماسه قوميت . سخن حسين (ع) ، عمل حسين (ع) ، حادثه حسين (ع) ، روح حسين (ع) ، همه چيز حسين (ع) هيچان است ، تحريك است ، درس است ، القاء نيروست ، اما چهجور القاء نيروئي ؟ چهجور درسي ؟ آيا از آن جهت كه مثلا به يك قوم بخصوص منتسب است ؟ ! يا از آن جهت كه شرقي است ؟ يا از آن جهت كه مثلا عرب است و غير عرب نيست ؟ ! يا به قول بعضي از ايرانيها از آن جهت كه مثلا زنش ايراني است ؟ !

اساسا در وجود حسين (ع) يك چنين حماسههاي نميتواند وجود داشته باشد و علت شناخته نشدن حسين (ع) هم همين است . چون حماسه او بالاتر و مافوق اينگونه حماسههاست ، كمتر افراد ميتوانند او را بشناسند . حالا ببينيم كه واقعا چطور است ؟ شما

در جهان يك شخصیت حماسی مانند شخصیت حسینعلی (علیهماالسلام) از نظر شدت حماسی بودن و از نظر علو و ارتفاع حماسه یعنی جنبه‌های انسانی نه جنبه قومیومی پیدا نخواهید کرد . حسین (ع) سرود انسانیت است ، نشید انسانیت است و به همین دلیل نظیر ندارد ، و به جرأت عرض میکنم که نظیر ندارد . شما در دنیا حماسه‌های مانند حماسه حسین بنعلی (علیهماالسلام) پیدا نخواهید کرد ، چه از نظر قدرت و قوت حماسه و چه از نظر علو و ارتفاع و انسانی بودن آن . و متأسفانه ما مردم این حماسه را نشناختیم . حادثه عاشورا و تاریخچه کربلا دو صفحه دارد ، يك صفحه سفید و نورانی و يك صفحه تاریک ، سیاه و ظلمانی که هر دو صفحه‌هاش یا بینظیر است و یا کم نظیر . اما صفحه سیاه و تاریکش از آن نظر سیاه و تاریک است که در آن فقط جنایت بینظیر و یا کم نظیر میبینیم .

يك وقت حساب کردم و ظاهراً در حدود بیستويك نوع پستی و لثامت در این جنایت دیدم و خیال هم نمیکند در دنیا چنین جنایتی پیدا بشود که تا این اندازه تنوع داشته باشد . البته در تاریخچه جنگهای صلیبی ، جنایتهای اروپائیهایی خیلی عجیب است و اینکه جرأت نمیکند که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایت نظیر ندارد ، چون توجه من یکی به جنگهای صلیبی و جنایتهایی است که مسیحیان در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایتهایی است که همین اروپائیها در اندلساسلامی مرتکب شدند که آنهم عجیب است . تاریخاندلس مرحومآیتی را که دانشگاه چاپ کرده است بخوانید ، کتابی است بسیار

تحقیقی و آموزنده .

در این کتاب نوشته است : اروپائیا به صدهزار زنومرد و بچه اجازه دادند که هر جا میخواستند بروند ، بعد که اینها راه افتادند ، پشیمان شدند و شاید هم از اول حقه زدند که اجازه حرکت دادند . به هر حال تمام این صدهزار نفر را کشتند و سر بریدند . شرقی هرگز از نظر جنایت به غربی نمیرسد . شما اگر در تمام تاریخ مشرقزمین بگردید ، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمیکنید ، یکی آتش زدن زندهزنده ، و دیگری قتل عام کردن زنان ، ولی در تاریخ مغربزمین این دو نوع جنایت فراوان دیده میشود . زن کشتن در تاریخ مغربزمین يك امر شایعی است . هنوز هم باور نکنید که اینها روح انسانی داشته باشند . آنچه در ویتنام صورت میگیرد ادامه روحیه جنگهای صلیبی و جنگهای اندلس آنها است . این کار که چند صدهزار نفر را زنده زنده در کوره آتش بگذارند ولو این افراد جانی هم باشند ، کار مشرقزمینی نیست و از عهده مشرق زمینی چنین جنایتی برنمیآید . این کار فقط از عهده مغرب زمینی قرن بیستم برمیآید .

این جنایت که در صحرای سینا دهها هزار سرباز را آب و نان ندهند تا از گرسنگی بمیرند برای اینکه اگر اسپر بگیرند باید به آنها نان بدهند ، فقط مال غربی است . شرقی این جور جنایت نمیکند . یهودی فلسطینی صد درجه شریفتر از یهودی غربی است . اگر مردم فلسطین یهودیهای ملی اهل همان فلسطین بودند که این جنایتها واقع نمیشد . این جنایتها همه مال یهودی غربی است . به هر حال من جرات

نمیکنم بگویم جنایتی مثل جنایت کربلا در دنیا وجود نداشته است ، ولی
 میتوانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است .
 از این نظر حادثه کربلا يك جنایت و يك تراژدی است ، يك مصیبت است
 ، يك رثاء است . این صفحه را که نگاه میکنیم ، در آن ، کشتن بیگناه
 میبینیم ، کشتن جوان میبینیم ، کشتن شیرخوار میبینیم ، اسب بر بدن مرده
 تاختن میبینیم ، آب ندادن به يك انسان میبینیم ، زن و بچه را شلاق زدن
 میبینیم ، اسیر را بر شتر بی جهاز سوار کردن میبینیم . از این نظر
 قهرمانحادثه کیست ؟ واضح است وقتی که حادثه را از جنبه جنایی نگاه کنیم
 ، آن که میخورد قهرمان نیست ، آن بیچاره مظلوم است . قهرمان حادثه در
 این نگاه یزیدبنمعاویه است ، عبیداللهبنزیاد است ، عمرسعد است ،
 شمربنذیالجوشن است ، خولی است و يك عده دیگر . لذا وقتی که صفحه سیاه

شمر نیست . در آنجا ، قهرمان حسین (ع) است . در آن صفحه ، دیگر جنایت نیست ، تراژدی نیست ، بلکه حماسه است ، افتخار و نورانیت است ، تجلی حقیقت و انسانیت است ، تجلی حقپرستی است . آن صفحه را که نگاه کنیم ، می‌گوئیم بشریت حق دارد به خودش ببالد . اما وقتی صفحه سیاهش را مطالعه میکنیم میبینیم که بشریت سر افکنده است و خودش را مصداق آن آیه میبیند که میفرماید : « قالوا اتجعل فیها من یفسد فیها و یسفک الدماء و نحن نسبح بحمدك و نقدر لك » (1) مسلما جبرئیل‌امین در مقابل اعلام خدا که فرمود : « انی جاعل فی الارض خلیفة » (2) سؤالی نمیکند ، بلکه آن دسته از فرشتگان که فقط صفحه سیاه بشریت را میدیدند و صفحه دیگر آن را نمیدیدند ، از خدا این سؤال را میکردند که آیا میخواهی کسانی را در زمین قرار دهی که فساد کنند و خونها بریزند ؟ و خدا در جواب آنها فرمود : « انی اعلم ما لا تعلمون » (3) من میدانم چیزی را که شما نمیدانید . آن صفحه ، صفحه‌ای است که ملك اعتراض میکند ، بشر سرافکنده است و این صفحه ، صفحه‌ای است که بشریت به آن افتخار میکند . چرا باید حادثه کربلا را همیشه از نظر صفحه سیاهش مطالعه کنیم ؟ و چرا باید همیشه جنایتهای کربلا گفته شود ؟ چرا همیشه باید حسینبن

پاورقی :

- 1 - ملائکه گفتند پروردگارا ! آیا کسانی را خواهی گماشت که در زمین فساد کنند و خونها بریزند و حال آنکه ما خود ، تو را تسبیح و تقدیس میکنیم ؟ سوره بقره ، آیه . 30
- 2 و 3 - سوره بقره ، آیه . 30

علی (ع) از آن جنبه ای که مورد جنایت جانیان است مورد مطالعه ما قرار بگیرد؟ چرا شعارهایی که به نام حسین بن علی (علیهما السلام) می‌دهیم و مینویسیم، از صفحه تاریخ عاشورا گرفته شود؟ چرا ما صفحه نورانی این داستان را کمتر مطالعه میکنیم، در حالی که جنبه حماسی این داستان صد برابر بر جنبه جنائی آن می‌چربد. و نورانیت این حادثه بر تاریکی آن خیلی می‌چربد پس باید اعتراف کنیم که یکی از جانیهای بر حسین بن علی (علیهما السلام) ما هستیم که از این تاریخچه فقط يك صفحه‌اش را میخوانیم، و صفحه دیگرش را نمیخوانیم. جانیهای بر امام حسین (ع) آنهایی هستند که این تاریخچه را از نظر هدف منحرف کرده و میکنند.

حسین (ع) را يك روز کشتند و سر او را از بدن جدا کردند، اما حسین (ع) که فقط این تن نیست، حسین (ع) که مثل من و شما نیست، حسین (ع) يك مکتب است و بعد از مرگش زنده‌تر میشود. دستگاه بنیامیه خیال کرد که حسین (ع) را کشت و تمام شد، ولی بعد فهمید که مرده حسین (ع) از زنده حسین (ع) مزاحمتر است، تربت حسین (ع) کعبه صاحب‌الان است. زینب هم به یزید همین را گفت. گفت اشتباه کردی، «کد کیدک واسع سعیک، ناصب جهدک فوالله لا تمحواذ کرنا، و لا تمیت و حینا»، (1) هر نقشهای که داری بکار ببر ولی مطمئن باش تو نمیتوانی برادر مرا بکشی و بمیرانی، برادر من زندگیش طور دیگر است، او نمرد، بلکه زنده‌تر شد. در آن وقت مرثیه‌گوها مثل مرثیه‌گوهای حالا نبودند. "کمیت" مرثیه‌گو بود، "دعبل خزائی" مرثیه‌گو بود. همان دعبلخزائی که گفت پنجاهسال است که من دار خودم را بدوش کشیده‌ام. او طوری مرثیه میگفت که تخت خلفای

پاورقی:

1 - بحارالانوار، ج 45، ص 135 و اللهوف، ص 77.

خود متوکل يك سرمغنیه (1) دارد ، يك وقتی با او كار داشت و سراغ او را گرفت ، گفتند نیست . گفت كجاست ؟ گفتند به مسافرت رفته است . بعد از مدتی كه آمد ، متوكل از او سؤال كرد كجا رفته بودی ؟ جواب داد برای زیارت به مكه رفته بودم ، متوكل گفت الان كه وقت زیارت مكه نیست ، نه ماه ذیالحجه است كه وقت حج باشد ، و نه ماه رجب است كه وقت عمره باشد ، و اصرار كرد كه باید بگوئی كجا رفته بودی ، بالاخره معلوم شد این زن به زیارت حسینبنعلی (علیهماالسلام) رفته بود كه متوكل آتش گرفت ، فهمید نام حسین (ع) را نمیشود فراموشاند .

پاورقی :

1 - سرمغنیه یعنی يك خانم خواننده رقاصه كه سایر رقاصهها را تهیه میکند و رئیس آنهاست .

من نمیدانم کدام جانی یا جانیهائی ، جنایت را به شکل دیگری بر حسین بن علی (علیهما السلام) وارد کردند ، و آن اینکه هدف حسینبنعلی (علیهما السلام) را مورد تحریف قرار دادند و همان چرندی را که مسیحیها در مورد مسیح گفتند درباره حسین (ع) گفتند که حسین (ع) کشته شد برای آنکه بارگناه امت را به دوش بگیرد ، برای اینکه ما گناه بکنیم و خیالمان راحت باشد ، حسین (ع) کشته شد برای اینکه گنهگار تا آن زمان کم بود ، بیشتر بشود . لذا بعد از این انحراف چاره‌ای نبود جز اینکه ما فقط صفحه سیاه و تاریک این حادثه را بخوانیم ، فقط رثاء و مرثیه ببینیم . من نمیگویم آن صفحه تاریک را نباید دید بلکه باید آن را دید و خواند ، اما این مرثیه همیشه باید مخلوط با حماسه باشد . اینکه گفته‌اند رثاء حسینبنعلی (علیهما السلام) باید همیشه زنده بماند ، حقیقتی است و از خود پیغمبر (ص) گرفته‌اند و ائمهاطهار (علیهم السلام) نیز به آن توصیه کرده‌اند . این رثاء و مصیبت نباید فراموش بشود . این ذکر ، این یادآوری نباید فراموش بشود و باید اشک مردم را همیشه بگیرد ، اما در رثای یک قهرمان . پس اول باید قهرمان بودنش برای شما مشخص بشود و بعد در رثای قهرمان بگریید ، و گرنه رثای یک آدم نفله شده بیچاره بیدست و پای مظلوم که دیگر گریه ندارد ، و گریه ملتی برای او معنی ندارد . در رثای قهرمان بگریید برای اینکه احساسات قهرمانی پیدا بکنید ، برای اینکه پرتوی از روح قهرمان در روح شما پیدا شود و شما هم تا اندازه‌ای نسبت به حق و حقیقت غیرت پیدا کنید ، شما هم عدالتخواه بشوید ، شما هم با ظلم و ظالم نبرد بکنید ، شما هم آزادیخواه باشید ، برای آزادی احترام قائل باشید ، شما هم سرتان بشود که عزت نفس

یعنی چه؟ شرف و انسانیت یعنی چه؟ کرامت یعنی چه؟ اگر صفحه نورانی تاریخ حسینی را ما خواندیم، آن وقت از جنبه رثائش میتوانیم استفاده بکنیم و گرنه بیهوده است. خیال میکنیم حسینبنعلی (علیهماالسلام) در آن دنیا منتظر است که مردم برایش دلسوزی کنند یا العیاذبالله حضرت زهرا علیهاالسلام بعد از هزار و سیصد سال، آنهم در جوار رحمت الهی، منتظر است که چهار تا آدم فکسنی برای او گریه بکنند تا تسلی خاطر پیدا کنند! چند سال پیش در کتابی دیدم که نویسنده مقایسه‌های میان حسینبنعلی (علیهماالسلام) و عیسی مسیح کرده بود، نوشته بود که عمل مسیحیها بر عمل مسلمین (شیعیان) ترجیح دارد، زیرا آنها روز شهادت عیسی‌مسیح را جشن میگیرند و شادمانی میکنند، ولی اینها در روز شهادت حسینبنعلی (علیهماالسلام) مرثیه‌خوانی و گریه میکنند. عمل آنها بر عمل اینها ترجیح دارد، زیرا آنها شهادت را برای عیسی‌مسیح موفقیت میدانند نه شکست، و چون موفقیت میدانند شادمانی میکنند. اما مسلمین شهادت را شکست میدانند و چون شکست میدانند گریه میکنند. خوشا به حال ملتی که شهادت را موفقیت بشمارد و جشن بگیرد و بدا به حال ملتی که شهادت را شکست بداند و به خاطر آن مرثیه خوانی بکند.

جواب این است که اولاً دنیای مسیحی که این شهادت را جشن میگیرد، روی همان اعتقاد خرافی است که میگوید عیسی کشته شد تا بارگناه ما بریزد، و چون به خیال خودش سبکبال شده و استخوانش سبک شده آن را جشن میگیرد، در حقیقت او جشن سبکی استخوان

ناگهانیای که بر من خورد ، يك ذره مورد كراهت من نیست ، من افتخار
میکنم و آرزوی چنین روزی را داشتم ، به خدا قسم مثل من مثل آن عاشقی است
که

پاورقی :

- 1 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 و اللهوف ، ص 25 و مقتل الحسين
خوارزمی ، ج 2 ، ص 5 و كشاف الغمه ، ج 2 ، ص 29 .
- 2 - بحار الانوار ، ج 42 ، ص 254 و نهج البلاغه فیض الاسلام ، از سخنان آن
حضرت علیه السلام است که نزدیک بدو زندگانی بطرز وصیت و سفارش
فرموده ، صفحه . 875

به معشوق خود رسیده باشد . به قول شاعر :

دیدار یار غائب ، دانی چه ذوق دارد ابری که در بیابان بر تشنه‌های
 بیارد
 مثل من در حال این ضربت خوردن مثل همان مردمی است که در شبهای تاریک
 دنبال آب میگردند و ناگهان به آب میرسند .
 دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند اندر آن ظلمت شب ، آب حیاتم
 دادند

این از نظر شخصی و فردی ، اما اسلام يك طرف دیگر هم دارد ، قضایا را
 همیشه از جنبه شخصی مطالعه نمیکند ، از جنبه اجتماعی هم مطالعه میکند .
 حادثه عاشورا از جنبه اجتماعی و نسبت به کسانی که مرتکب آن شدند ، مظهر
 يك انحطاط در جامعه اسلامی بود ، لذا دائما باید یادآوری بشود که دیگر
 چنین کاری را مرتکب نشوند . این همان " آخی " است که يك ملت میگوید
 : ما مسلمانها چنین کاری کردیم ؟ ! لعنت به کسانی که چنین کاری کردند ،
 پس دیگر چنین کاری نکنیم . ثانيا این موضوع برای صیقل دادن احساسات
 اسلامی و انسانی است ، اما بشرط اینکه ما این را درست درك بکنیم .
 امروز روزی نیست که آدم سرش را زیر آب بکند . ما باید در اوضاع مذهبی
 خودمان رفرم ایجاد کنیم . البته نه در مذهب بلکه در کار خودمان ،
 اشتباهات ما که به مذهب مربوط نیست . مگر محتشمکاشانی هم یکی از ارکان
 مذهب است ؟ ! باید این شعارهای مفت (1) . . .

پاورقی :

1 - متأسفانه بقیه بیانات شهید آيةالله مطهری (دنباله این مطلب) در
 نوار ضبط نشده است .

جلسه دوم : نهضت حسینی ، حماسهای مقدس

131

در کتاب منتشر شده این صفحه خالی بوده است.
شما به صورت خودکار به صفحه بعد منتقل می شوید.

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين بارى الخلاق اجمعين و الصلوش و السلام على
 عبدالله و رسوله و حبيبه و صفيه ، سيدنا و نبينا و مولانا ابيالقاسم محمد
 صلى الله عليه و آله وسلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين . اعود
 بالله من الشيطان الرجيم : « يا قوم ان كان كبير عليكم مقامى و تذكيرى
 عليكم بايات الله فعلى الله توكلت فاجمعوا امرکم و شرکانکم ثم لا يکن
 امرکم غمة ثم اقضوا الى و لا تنظرون » (1)
 گفتيم يك سخن يا منظومه ، يا شعر يا نثر حماسى آن است که در روح
 انسانى جولان و هيجانى در جهت سلحشورى و مقاومت و ايستادگى و دفاع از
 عقیده ايجاد کند . و يك شخصيت حماسى ، آن كسى است که در روحش اين موج
 وجود دارد ، يك روحیه متموجی از عظمت ، غیرت ، حمیت ، شجاعت ،
 حسدفاع از حقوق و حس

پاورقى :

1 - ای قوم اگر شما بر مقام رسالت و اندرز من به آیات خدا تکبر و
 انکار دارید ، من تنها به خدا توکل میکنم ، شما هم به اتفاق بتان و
 خدایان باطل خود هر مکر و تدبیری دارید انجام دهید ، تا امر بر شما
 پوشیده نباشد و درباره من هر اندیشه باطلی دارید بکار ببرید - سوره یونس
 ، آیه . 71

عدالتخواهی دارد . و باز عرض کردیم که تاریخچه عاشورا ، تاریخچه‌های است که دو صفحه دارد ، يك صفحه آن صفحه‌های است سیاه و تاریك ، نمایشی است که از جنایت بشریت ، جنایت بسیار بسیار عظیمی ، يك داستان جنایی و يك ظلم بیحدوحساب است . و بنابراین ، داستان جنائی ما قهرمانانی دارد که قهرمانان جنایتند . پسر معاویه ، پسر زیاد ، پسر سعد و يك عده افراد دیگر ، قهرمان این داستان جنایی هستند . اما تمام این داستان جنایت نیست . یعنی داستان ما يك صفحه ندارد ، دو صفحه دارد . تنها این نیست که يك عده جنایتکار بر يك عده مردم پاك و بیگناه جنایت وارد کردند . بله ، داستانهای هست که فقط و فقط جنایی است ، يك صفحه بیشتر ندارد و آن هم مملو از جنایت است .

مثلا داستان پسران مسلمبنعقیل فقط يك داستان جنایی است و بس که دو تا طفل نابالغ بیگناه پدر کشته غریب در يك شهر ، بدست يك آدم جانی میافتند و او به طمع اینکه به پولی برسد به شکل فجیعی آنها را به قتل میرساند . وقتی ما این تاریخچه را مطالعه میکنیم ، از يك طرف جنایت میبینیم و از طرف دیگر ، دو تا طفل معصوم نابالغ غریب که جنایت بر آنها وارد شده است که اینها ، حرفی هم نداشتند و نمیتوانستند حرفی داشته باشند ، چرا که بچههایی در سنین ده ساله و دوازده ساله یا کمتر بوداند . این فقط يك داستان جنایی است و از نظر آن دو طفل ، رثاء است ، مصیبت است ، مظلومیت است . اما داستان کربلا اینطور نیست ، يك داستان دو صفحه‌ای است که از نظر

آن صفحه دیگر بیشتر قابل مطالعه است . از نظر آن صفحه ، جنبه مثبت دارد ، صورت فعالی دارد ، نمایشگاهی است از عظمت و علو بشریت ، از رفعت بشریت ، نمایشگاه معالی و مکارم انسانیت است ، سراسر حماسه است ، عظمت و شجاعت و حق خواهی و حقپرستی در آن موج میزند . از این نظر ، دیگر قهرمان داستان ما پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد و دیگران نیستند . از این نظر قهرمان داستان ، پسران علی (ع) هستند ، حسینبنعلی (علیهالسلام) است ، عباسبنعلی (علیهالسلام) است ، دختر علی (ع) زینب است ، يك عده از مردان فداکار درجه اولی هستند که خود حسین (ع) که حاضر نیست يك کلمه مبالغه و گزاف در سخنش باشد ، آنها را ستایش میکند .

امامحسین (ع) در شب عاشورا اصحاب خودش را ستایش کرد . نگفت يك عده مردم بیگناه و بیچاره فردا کشته میشوید و به عمر شما خاتمه داده میشود ، بلکه آنها را ستایش کرد و فرمود :

« فانی لا اعلم اصحابا اوفی و لا خیرا من اصحابی » (1) ، من یارانی در جهان بهتر از یاران خودم سراغ ندارم ، یعنی من شما را بر یاران بدر که یاران پیغمبر (ص) بودند ، ترجیح میدهم ، بر یاران پدرم علی (ع) ترجیح میدهم ، بر یارانی که قرآن کریم برای انبیاء ذکر میکند « و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی

پاورقی :

1 - بحارالانوار ، ج 44 و ارشادشیخ مفید ، ص 231 و اعلامالوری ، ص 234 و مقتلالحسین مقرر ص 258 و تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 238 و 239 و کاملابنائیر ، ج 4 ، ص 24 و مقتل الحسینخوارزمی ، ج 1 ، ص 247.

«سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابین» (1) ،
 ترجیح میدهم . یعنی اعتراف میکنم که همه شما قهرمان هستید . سخنش این
 طور آغاز میشود : " مرحبا ، مرحبا به گروه قهرمانان " . بنابراین حالا
 که فهمیدیم این داستان دو صفحه دارد ، میخواهیم صفحه دوم آن را هم مورد
 مطالعه قرار دهیم و اعتراف بکنیم که ما در گذشته این اشتباه را مرتکب
 شده‌ایم که این داستان را فقط از یک طرف آن مطالعه کرده‌ایم و غالباً آن
 طرف دیگر داستان را مسکوت‌عنه گذاشته‌ایم . یعنی ما نمایشگر قهرمانیهای
 جنایتکارانه پسر معاویه و پسر زیاد و پسر سعد بوده و هستیم .
 من برای این دست‌ها حقیقتاً احترام قائل هستم ، چون ابراز احساسات است
 ، احساساتی صددرصد طبیعی ، ناشی از عقیده و ایمان . آنهایی که میدانند
 اگر در يك ملت احساسات طبیعی ناشی از عقیده و ایمان درباره قهرمانان
 بزرگ آن ملت وجود داشته باشد ، چقدر ارزش دارد ، میدانند که من چه
 میگویم . نباید اینها را نسخ کرد ، نباید با اینها مبارزه کرد ، باید
 اینها را اصلاح کرد . باید این احساسات بسیار بسیار عظیم را که فقط ناشی
 از قدرت عقیده و ایمان است ، اصلاح کرد . آیا اگر شما میلیاردها دلار خرج
 کنید میتوانید يك چنین

پاورقی :

1 - سوره آل عمران آیه 146 ، چه بسیار رخ داده که پیغمبری جمعیت زیادی
 از پیروانش در جنگ کشته شده‌اند و با این حال اهل ایمان با سختی‌هایی که
 در راه خدا به آنها رسید مقاومت کردند و هرگز بیمناک و زبون نشدند و سر
 به زیر بار دشمن فرود نیاوردند و راه صبر و ثبات پیش گرفتند که خداوند
 صابران را دوست میدارد .

احساساتی در ملت بوجود بیاورید ؟ !
 اینکه آن بابا از جیب خودش پول خرج میکند ، خودش را بیکار میکند ،
 زنجیر برمیدارد پشت خودش را سیاه میکند و اشک او هم متصل جاری است ،
 ارزش دارد و نباید با آن مبارزه کرد و گفت این کارها وحشیگری است .
 ابراز احساسات برای قهرمانان بزرگتاریخ وحشیگری نیست . فقط اشتباه او
 در این است که وقتی میخواهد ابراز احساسات بکند ، به شکلی ابراز
 احساسات میکند که نمایشگر قهرمانی جنایتکارانه جنایتکاران و نمایشگر
 مظلومیت آن کسی است که به او عشق میورزد و علاقه دارد . او نمیداند حالا
 که میخواهد نمایشگری بکند ، باید طوری نمایشگری بکند که نمایشگر
 حماسه حسینی باشد ، نمایشگر آن جنبه نورانی و روشن تاریخ عاشورا باشد ،
 نمایشگر روح حسینبنعلی (علیهالسلام) باشد . خوشبختانه کموبیش این
 بیداری پیدا شده است و گاهی انسان به چشم میبیند که بعضی از دستجات
 توجه کردهاند که چه باید بکنند و چه میکنند .
 مرد بزرگ ، روحش صاحب حماسه است ، خواه برای خودش کار کرده باشد ،
 یا برای يك ملت و یا برای بشریت و انسانیت کار کرده باشد ، و یا حتی
 بالاتر از انسانیت فکر کند و خودش را خدمتگزار هدفهای کلی خلقت بداند ،
 که اسم آن را رضای خدا میگذارد ، بدین معنی که خداوند این خلقت را
 آفریده و برای آن يك مسیر و هدف کلی قرار داده است ، این راه ، راه
 رضای خدا است .

مرد بزرگ کسی است که در روحش حماسه وجود داشته باشد ، غیر از این نمیتواند باشد . نادرشاهافشار اگر يك حماسه در روحش وجود نمیداشت ، نمیتوانست افغانه را از ایران بیرون کند و نمیتوانست هندوستان را فتح بکند ، این خودش يك حماسه است . اما اینکه بعد کارش به يك مالیخولیا کشید و خودش دشمن جان ملت خودش شد ، مطلب دیگری است . اسکندر ، خواهناخواه در روحش يك حماسه ، يك موج وجود داشته است ، شاه اسماعیل همینطور ، ناپلئون همینطور . اسکندر ، نادرشاه و شاهاسماعیل ، همه اینها يك اراده بزرگ هستند ، يك همت بزرگ هستند ، يك حماسه بزرگ هستند ولی حماسه مقدس نیستند . برای اینکه هر يك از اینها میخواهد شخصیت خودش را توسعه بدهد ، میخواهد همه چیز را در خودش هضم کند ، میخواهد ملتها و مملکتهای دیگر را در مملکت خویش هضم کند ، و لذا از نظر يك ملت ، يك قهرمان ملی است ، ولی از نظر ملت دیگر جنایتکار است . اسکندر برای یونانیان يك قهرمان است و برای ایرانیان يك جنایتکار . برای یونانی يك قهرمان است چون به یونان عظمت داد ، چون قدرتهای دیگر ، ثروتهاى دیگر ، عظمتهاى دیگر را خرد کرد و پرچم یونان را در مملکتهای دیگر به اهتزاز در آورد ، اما از نظر قوم مغلوب ، او نمیتواند يك قهرمان باشد . ناپلئون برای فرانسویها قهرمان است ، اما آیا برای روسیه یا برای انگلستان هم قهرمان است ؟ البته نه . آنها حماسه هستند ، ولی يك حماسه فردی از نوع خودخواهی . يك

حماسه بزرگ است یعنی يك خود خواهی بزرگ است ، يك خود پرستی بزرگ است، يك جاه طلبی بزرگ است (در مقابل جاه طلبیهای كوچك، جاه طلبیهای بزرگ هم در دنیا پیدا میشود) . اما این حماسهها ، حماسههای مقدس شمرده میشوند .

حماسه مقدس مشخصات دیگری دارد که عرض میکنم ، مشخصاتی که به موجب آنها دیگر ناپلئون و اسکندر نمیتوانند حماسه مقدس باشند . حماسه مقدس آن کسی است که روحش برای خود موج نمیزند . برای نژاد خود موج نمیزند ، برای ملت خود موج نمیزند ، برای قاره یا مملکت خود موج نمیزند ، او اساساً چیزی را که نمیبیند شخص خود است ، او فقط حقوق حقیقت را میبیند و اگر خیلی کوچکش بکنیم باید بگوئیم بشریت را میبیند . این آیه قرآن يك آیه حماسی است :

« قل يا اهل الكتاب تعالوا الی کلمه سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرك به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله » (1)
 . ای اهل کتاب ، ای کسانی که ادعای مذهب دارید ! بیائید با همدیگر يك سخن داشته باشیم ، بیائید خودمان را فراموش کنیم و فقط عقیده را ببینیم ، بیائید در راه يك عقیده خود را فراموش کنیم ، بیائید يك سخن را ایده خودمان قرار بدهیم ، « الا نعبد الا الله » جز خدا هیچ

پاورقی :

1 - سوره آل عمران آیه 64 ، ای اهل کتاب بیائید از آن کلمه حق که میان ما و شما یکسان است پیروی کنیم که بجز خدا هیچکس را نپرستیم و برخی ، برخی دیگر را به ربوبیت تعظیم نکنیم .

موجودی را قابل پرستش ندانیم : « و لا يتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله غ، بیائید استنثار را ملغی کنیم ، استعباد را ملغی کنیم ، بشر پرستی را ملغی کنیم ، عدل و مساوات را در میان بشریت بیاوریم . نگفت قوم من ، قوم تو ، با هم همدست شویم و پدر يك قوم دیگر را در بیاوریم ، این حرفها نیست . پس يك جهت که این حماسه مقدس میشود این است که هدفش مقدس و پاک و منزّه است ، مثل خورشید عالمتاب است که بر همه مردم و بر همه جهانیان میتابد .

دومین جهت تقدس اینگونه قیامها و نهضتها این است که در شرایط خاصی که هیچکس گمان [وقوع آن را] نمیببرد قرار گرفتهاند ، یعنی يك مرتبه در يك فضای بسیار بسیار تاریک و ظلمانی يك شعله حرکت میکند ، شعلهای در يك ظلمت مطلق . فریاد عدالتی است در يك استبداد و ستم مطلق ، جنبشی است در يك سکون ، در حالی که همه ساکن و مرعوبند ، کلام و سخنی است در يك خاموشی مرگبار .

به عنوان مثال نمرودی پیدا میشود که يك مرد باقی نمیگذارد . و در همین زمان نهضت مقدس ابراهیم صورت میگیرد . « ان ابراهیم کان امة قانتا (1) ، و یا فرعونى پیدا میشود و همانطوری که قرآن میفرماید : « ان فرعون علا فى الارض و جعل اهلها شیعا يستضعف طائفة منهم یذبح ابنائهم و يستحیی نساءهم » (1) ، و در همین عصر موسی ای

پاورقی :

- 1 - سوره نحل ، آیه . 120
- 2 - سوره قصص ، آیه 4 ، همانا فرعون در زمین تکبر و گردنکشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طایفهای را سخت ضعیف و ذلیل کرد . پسرانشان را میکشت و زنانشان را زنده میگذاشت .

پیدا میشود . و یا در عصر بعثت خاتمالانبیاء (ص) که تمام دنیا در ظلمت و خاموشی و هرج و مرج و فساد فرو رفته است ، ناگهان فریاد « قولوا لا اله الا الله تفلحوا » بلند میشود .

دولت اموی است ، تمام نیروها را به نفع خودش تجهیز کرده است ، حتی نیروی مذهب را . باین ترتیب که محدثین از خدایخبر را استخدام کرده و به آنها پول میدهد تا به نفع او حدیث جعل کنند . میگویند يك عالم اموی گفته است : ان الحسين قتل بسيف جده (1) ، حسین (ع) با شمشیر جدش کشته شد ، و منظور او این بوده است که حسین (ع) به حکم دین جدش کشته شد . ولی من میگویم این حرفها به معنی دیگری درست است و آن اینکه بنیامیه توانسته بودند اسلام را آنچنان استنمار و استخدام و منحرف بکنند که يك عده مردم از خدایخبر به عنوان جهاد و خدمت به اسلام به جنگ حسین (ع) ببایند . و کل یتقربون الیالله بدمه (2) ، بعد از شهادت اباعبدالله (ع) به شکرانه این عمل چندین مسجد ساخته شد . ببینید ظلمت و تاریکی چقدر بوده است !

آن وقت شعلهای مانند شعلحسینی در يك چنین شرایطی پیدا میشود . شرایطی که نوشتهاند اگر يك نفر میخواست يك جمله درباره علی علیهالسلام روایت بکند ، مثلا بگوید من از پیغمبر (ص) چنین چیزی را درباره علی (ع) شنیدم ، یا میخواهم فلان قضیه یا فلان خطبه را از علی (ع) نقل بکنم ،

پاورقی :

- 1 - مقتل الحسين، مقرر ص6، عبارتی است از ابوبکر بن ابن العربی اندلسی در عواصم ص . 232
- 2 - بحارالانوار ، ج 44 ، ص . 298

میرفتند در صندوقخانهها ، درها را از پشت میبستند ، بعد کسی که میخواست جمله را نقل کند ، طرف را قسمهای مؤکد میداد که من به این شرط برای تو نقل میکنم که آن را برای احدی نقل نکنی ، مگر برای کسی که به اندازه خودت قابل اعتماد باشد ، و تو هم او را به همین اندازه قسم بدهی که برای شخص غیر قابل اعتماد نقل نکند .

سومین جهت تقدس نهضت حسینی این است که در آن يك رشد و بینش نیرومند وجود دارد . یعنی این قیام و حماسه از آن جهت مقدس است که قیام کننده چیزی را میبیند که دیگران نمیبینند ، همان مثل معروف ، آنچه را که دیگران در آینه نمیبینند او در خشت خام میبیند . اثر کار خودش را میبیند ، منطقی دارد مافوق منطق افراد عادی ، مافوق منطق عقلانی که در اجتماع هستند . ابنعباس ، ابنحنفیه ، ابنعمر و عده زیادی در کمال خلوص نیت ، حسینبنعلی (علیهماالسلام) را از رفتن به کربلا نهی میکردند ، آنها روی منطق خودشان حق داشتند ، ولی حسین (ع) چیزی را میدید که آنها نمیدیدند . نه آنها به اندازه حسینبنعلی (علیهماالسلام) خطر را احساس میکردند و نه میتوانستند بفهمند که چنین قیامی در آینده چه آثار بزرگی دارد . اما او بطور واضح میدید . چندین بار گفت : به خدا قسم اینها مرا خواهند کشت ، و به خدا قسم که با کشته شدن من ، اوضاع اینها زیرورو خواهد شد . این بینش قوی اوست .

حسینبنعلی علیهماالسلام يك روح بزرگ و يك روح مقدس است . اساسا روح که بزرگ شد ، تن به زحمت میافتد ، و روح که کوچک شد ، تن آسایش پیدا میکند . این خود يك حسابی است . این عباسها

بیابند نهی بکنند ، مگر روح حسین (ع) اجازه میدهد . متنبی شاعر معروف عرب شعر خوبی دارد ، میگوید :

و اذا كانت النفوس كبارا

تعبت فی مرادها الاجسام

(1)

میگوید وقتی که روح بزرگ شد ، جسم و تن چارهای ندارد جز آنکه به دنبال روح بیاید ، به زحمت بیفتد و ناراحت شود . اما روح کوچک به دنبال خواهشهای تن میرود ، هر چه را که تن فرمان بدهد اطاعت میکند . روح کوچک بدنبال لقمه برای بدن میرود ، اگر چه از راه دربوزگی و تملق و چاپلوسی باشد . روح کوچک دنبال پست و مقام میرود ولو با گرو گذاشتن ناموس باشد ، روح کوچک تن به هر ذلت و بدبختی میدهد برای اینکه میخواهد در خانهاش فرش یا میل داشته باشد ، آسایش داشته باشد ، خواب راحت داشته باشد . اما روح بزرگ به تن نانجو میخوراند ، بعد هم بلندش میکند و میگوید شبنمهداری کن . روح بزرگ وقتی که کوچکترین کوتاهی در وظیفه خودش میبیند ، به تن میگوید این سر را توی این تنور ببر تا حرارت آن را احساس کنی و دیگر در کار یتیمان و بیوهزنان کوتاهی نکنی (2) . روح بزرگ آرزو میکند که در راه هدفهای الهی و هدفهای بزرگ خودش کشته شود . فرقت شکافته میشود ، خدا را شکر میکند (3) .

پاورقی :

- 1 - دیوانمتنبی ، جزء دوم ص 267 چاپ مکتب دارالبیان بغداد .
- 2 - اشاره به علی علیهالسلام و آن داستان معروف دارد .
- 3 - اشاره به علی علیهالسلام است که پس از شکافته شدن فرق مبارکش ندا در داد : فزت و رب الكعبه « ، قسم به خدای کعبه که رستگار شدم .

روح وقتی که بزرگ شد ، خواهناخواه باید در روز عاشورا سیصد زخم به بدنش وارد شود . آن تنی که در زیر سم اسبها لگدمال میشود ، جریمه يك روحیه بزرگ را میدهد ، جریمه يك حماسه را میدهد ، جریمه حقپرستی را میدهد ، جریمه روح شهید را میدهد .
و اذا كانت النفوس كبارا

تعبت فی مرادها الاجسام

وقتی که روح بزرگ شد به تن میگوید من میخواهم به این خون ارزش بدهم . شهید به چه کسی میگویند ؟ روزی چقدر آدم کشته میشوند ، مثلا هواپیما سقوط میکند و عدهای کشته میشوند ، چرا به آنها شهید نمیگویند ؟ چرا دور کلمه شهید را هالهای از قدس گرفته است ؟ چون شهید کسی است که يك روح بزرگ دارد ، روحی که هدف مقدس دارد ، کسی است که در راه عقیده کشته شده است ، کسی است که برای خودش کار نکرده است ، کسی است که در راه حق و حقیقت و فضیلت قدم برداشته است . شهید به خون خودش ارزش میدهد ، همان طور که مثلا يك نفر به ثروت خودش ارزش میدهد و به جای آنکه ثروتش در بانکها ذخیره باشد ، آن را در يك راه خیر مصرف میکند که هر يك ریالش با مقیاس معنا بیش از صدها هزار ریال ارزش داشته باشد ، ثروت خود را به صورت يك مؤسسه عامالمنفعه مفیدرهنگی ، مذهبی و اخلاقی در میآورد و با این عمل به آن ارزش میدهد . دیگری به فکر خودش ارزش میدهد ، به خودش زحمت میدهد و يك کتاب مفید و اثر علمی به وجود میآورد . دیگری به ذوق فنی خودش ارزش میدهد و صنعتی را در اختیار بشر قرار میدهد .

دیگری به خون خودش ارزش میدهد ، در راه رفاه بشریت ، خون خودش را فدا میکند . کدامیک بیشتر خدمت کرده‌اند ؟ شاید خیال بکنید علماء یا مخترعین و مکتشفین و ثروتمندان بیشتر به بشر خدمت کرده‌اند ، خیر ، هیچکس به اندازه شهداء به بشریت خدمت نکرده است . چون آنها هستند که راه را برای دیگران باز میکنند و برای بشر آزادی را به هدیه می‌آورند ، آنها هستند که برای بشر محیط عدالت به وجود می‌آورند که دانشمندان به کار دانش خود مشغول باشد ، مخترع با خیال راحت بکار اختراع خودش مشغول باشد ، تاجر تجارت بکند ، محصل درس بخواند و هر کسی کار خودش را انجام بدهد . اوست که محیط را برای دیگران به وجود می‌آورد . مثل آنها مثل چراغ و مثل برق است . اگر چراغ یا برق نباشد ما و شما چکار میتوانیم انجام دهیم ؟

قرآن کریم پیغمبر (ص) را تشبیه به يك چراغ میکند ، باید چراغ باشد تا ظلمتها از میان برود و هر کسی بتواند بکار خودش مشغول باشد . چقدر عالی گفته است این شاعره زمان ما پروینا عتصامی ، خدایش بیامرزد . از زبان شاهی و شمعی میگوید : يك شاهد ، يك محبوب ، يك زیباروی مورد توجه ، يك شب تا صبح در کنار شمعی نشست ، هنرنماییها کرد ، گلدوزیها کرد ، صنعتی بخرج داد ، همین که از کارهایش فارغ شد ، رو کرد به شمع و گفت ، نمیدانی من دیشب چه کارها کردم .
شاهدی گفت به شمعی کامشب

در و دیوار مزین کردم

دیشب از شوق نخفتم یکدم

دو ختم جامه و بر تن کردم

کسی ندانست چه سحرآمیزی

به پرند از نخ و سوزن کردم

تو بگرد هنر من نرسی

زانکه من بذل سر و تن کردم

یعنی برای سر و تن خودم هنر بذل کردم . شمع هم به او جواب داد :

شمع خندید که بس تیره شدم

تا ز تار یکیت ایمن کردم

پی پیوند گهرهای تو بس

گهر اشک بدامن کردم

تو میگوئی که من تا صبح گوهرها را بهم دوختم ، ولی این گوهر اشک من بود که تا صبح ریخت تا تو توانستی آن گوهرها را در یک رشته بکشی و به گردن خود بیندازی .

خرمن عمر من ارسوخته شد

حاصل شوق تو خرمن کردم

من آن کسی هستم که تا صبح سوختم و تابیدم تا تو به هدف و مقصدت رسیدی ، بعد میگوید :

کارهایی که شمردی بر من

تو نکردی ، همه را من کردم

ابن سینا قانون نوشت ، محمد بن زکریا الحاوی نوشت ، سعدی ذوق خودش را در بوستان و گلستان نشان داد ، مولوی همینطور ، مگر از پرتو شهادت ، از آنهایی که تمدن عظیم اسلامی را پایه گذاری کردند ، موانع را از سر راه بشریت برداشتند ، از آنهایی که مثل شعله‌هایی در یک ظلمتهائی درخشیدند و جان خودشان را فدا کردند ، از آنهایی که سراسر وجودشان حماسه الهی بود ، سراسر وجودشان

پاورقی :

1 - دیوان پروین اعتصامی چاپ هفتم ص . 163

حقخواهی و حقپرستی بود ، آنهایی که پرچم توحید را در دنیا به اهتزاز در آوردند و مستقر کردند ، آنهایی که منادی عدالت بودند ، منادی حریت و آزادی بودند . ما و شما که اینجا نشستهایم مدیون قطرات خون آنها هستیم ، مدیون حماسه‌های آنها هستیم . حسینبنعلی (علیهماالسلام) سراسر وجودش حماسه است .

روانشناسها خصوصا کسانی که بیوگرافی مینویسند ، کوشش میکنند برای روحیهها يك کلید شخصیت پیدا کنند . میگویند شخصیت هر کس يك کلید معین دارد ، اگر آن را پیدا بکنید سراسر زندگی او را میتوانید توجیه بکنید . البته بدست آوردن کلید شخصیت افراد خیلی مشکل است ، خصوصا شخصیت‌های خیلی بزرگ . عباسمحمودعقاد دانشمند متفکر مصری ، کتابی نوشته بنام عبقریةالامام و در این کتاب اظهار نظر میکند که : من کلید شخصیت علی را در فروسیت جستجو و پیدا کردم . علی ، مردی است که در سراسر زندگیش چه در میدان جنگ ، چه در محیط خانواده ، چه در محراب عبادت ، چه در مسند حکومت و در هر جایی ، روح مردانگی وجود دارد . فروسیت یعنی مردانگی ، و مردانگی مافوق شجاعت است . او میگوید کلید شخصیت علی ، مردانگی است . ملایرومی حدود هفتصدسال قبل از او به این نکته پی برده بوده است که در علی ، چیزی بالاتر از شجاعت وجود دارد . در آن داستان معروف وقتی علی علیهالسلام دشمنش را به زمین زد و خواست او را بکشد ، آن مرد آب دهان خود را به صورت علی (ع) انداخت

و علی (ع) در آن لحظه او را نکشت و برخاست و قدم زد و بعد که آمد سر او را ببرد آن مرد سؤال کرد : چرا اول مرا نکشتی ؟ گفت چون من تحت تأثیر غضب خودم قرار گرفتم و نمیخواستم دستم حرکت بکند در حالی که خشم خودم هم تأثیر داشته باشد ، بلکه میخواستم تو را در راه رضای خدا و هدفهای کلی خلقت کشته باشم . مولوی این داستان را خیلی عالی به نظم درآورده است . این نظم دو بیت دارد که به نظر من بهتر از این در مدح علی (ع) گفته نشده است ، میگوید :

تو ترازوی احدخو بودهای

بل زبانه هر ترازو بودهای

در شجاعت شیر ربانیستی

در مروت خود که داند کیستی

در بیت دومش که مورد نظر من است میگوید :

در شجاعت ، تو اسدالله هستی اما در مروت و مردانگی که ما فوق شجاعت است ، هیچکس نمیتواند تو را توصیف بکند ، تو مافوق توصیف هستی . این مرد مصری هم به اینجا رسیده است که به عقیده او کلید شخصیت علی (ع) مروت است ، مروئت است ، فروسیت است .

ادعای اینکه کسی بگوید من کلید شخصیت کسی مانند علی (ع) یا حسینبنعلی (علیهماالسلام) را بدست آوردهام ، انصافا ادعای گزافی است ، و من جرأت نمیکنم چنین سخنی بگویم ، اما این قدر میتوانم ادعا بکنم که در حدودی که من حسین (ع) را شناخته و تاریخچه زندگی او را خواندهام و سخنان او را که متأسفانه بسیار کم به دست ما رسیده است (1) به دست

پاورقی :

1 - علت اینکه مقدار کمی از سخنان حسین علیهماالسلام بدست ما رسیده این است که عصر اموی ، عصر اختناق و سانسور درباره علی (ع) و <

آوردهام ، و در حدودی که تاریخ عاشورا را که خوشبختانه این تاریخ مضبوط است مطالعه کرده و خطابهها و نصایح و شعارهای حسین (ع) را بدست آوردهام ، میتوانم این طور بگویم که از نظر من کلید شخصیت حسین حماسه است ، شور است ، عظمت است ، صلابت است ، شدت است ، ایستادگی است ، حقپرستی است .

سخنانی که از حسین بن علی علیهماالسلام نقل شده نادر است ، ولی همان مقداری که هست ، از همین روح حکایت میکند . از حسینبنعلی (علیهماالسلام) پرسیدند ، شما سخنی را که با گوش خودت از پیغمبر (ص) شنیده باشی برای ما نقل بکن . ببینید انتخاب حسین (ع) از سخنان پیغمبر (ص) چگونه است ، از همین جا شما میتوانید مقدار شخصیت او را بدست آورید . حسین علیهماالسلام گفت آنچه که من از پیغمبر (ص) شنیدهام این است : « ان الله تعالى يحب معالی الامور و اشراقها و یکره سفاسفها » (1) ، خدا کارهای بزرگ و مرتفع را دوست میدارد ، از چیزهای پست بدش میآید . رفعت و عظمت را ببینید که وقتی میخواهد سخنی از پیغمبر (ص) نقل کند ، این چنین سخنی را انتخاب میکند . در واقع دارد خودش را نشان میدهد . از حسین علیهماالسلام اشعاری هم بدست ما رسیده است که باز همین روح در آن متجلی است :

سبقت العالمین الی المعانی

بحسن خلیقة و علو همه

پاورقی :

< فرزندان علی (ع) بود و کسی جرأت نمیکرد که با آنها تماس بگیرد و یا سخنی از آنها نقل کند .

1 - جامعالصغیر ، ج 1 ، ص 75

ولاح بحکمتی نور الهدی فی

لیال فی الضلالة مدلهمه

یرید الجاحدون لیطفون

و یابی الله الا ان یتمه

(1)

سخنان بسیار محدودی که از حسین علیها السلام به ما رسیده همین طور است . اینها مربوط به حادثه عاشورا هم نیست ، مربوط به قبل از آن است و ربطی به آنجا ندارد . سخن دیگر از او این است : « موت فی عز خیر من حیاش فی ذل » مردن با عزت و شرافت از زندگی با ذلت بهتر است . جمله دیگری که باز از او نقل کرده‌اند این است : « ان جمیع ما طلعت علیه الشمس فی مشارق الارض و مغاربها ، بحرها و برها و سهلها و جبلها عند ولی من اولیاء الله و اهل المعرفة بحق الله کفیئى الظلال » (2) ضمنا شما از اینجا بفهمید یک مردی که حماسه الهی است فرقتش با دیگران چیست ؟ میگوید جمیع آنچه خورشید بر آن طلوع میکند ، تمام دنیا و مافیها ، دریای آن و خشکی آن ، کوه و دشت آن در نزد کسی که با خدای خودش آشنائی دارد و عظمت الهی را درک کرده است و در پیشگاه الهی سر سپرده است ، مثل یک سایه است . بعد اینطور ادامه میدهد : « الا حر یدع هذه اللماظة لاهلها » (3) آیا یک آزادمرد پیدا نمیشود که به دنیا و مافیهای آن بیاعتناء باشد ؟ دنیا و مافیها برای انسانی که بخواهد خود را برده و بنده آن بکند ، به آن طمع داشته باشد و آن را هدف کار خودش قرار بدهد ، مثل لماظه است میدانید لماظه چیست ؟ آدم وقتی غذا میخورد ، لای دندانهایش

پاورقی :

1 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 194

2 و 3 - لمعة من بلاغة الحسین ، ص 95 ، به نقل از نفسالمهوم حاجشیخعباسقمی .

يك چیزهایی ، مثلا يك تکه گوشتی باقی میماند که با خلال آن را درمیآورد ، همان را لماظه میگویند . یزید و ملك یزید و دنیا و مافیهایش در منطق حسین علیه السلام لماظه هستند . بعد میگوید ، ایهاالناس در دنیا بجز خدا چیزی پیدا نمیشود که این ارزش را داشته باشد که شما جان و نفس خودتان را به آن بفروشید ، خودتان را بفروشید ، آزاد مرد باشید ، خودفروش نباشید .

جمله‌های دیگر : « الناس عبیدالدنیا » مردم را به حالت بردگی و بندگیشان این طور تحقیر میکند که عیب مردم این است که بنده دنیا هستند ، برده صفت هستند ، بنده مطامع خودشان هستند . روی همین جهت ، دین که جوهر آزادی است و انسان را از غیر خدا آزاد و بنده حقیقت میکند ، در عمق روحشان اثر نگذاشته است « و الدین لعق علی السنتهم یحوظونه ما درت معانشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الدیانون » (1) .

ابوذر غفاری را عثمان تبعید میکند و اعلام میکند که احدی حق ندارد این مرد را که از نظر حکومت مجرم است مشایعت کند . ولی علی (ع) اعتنا به این فرمان خلیفه نمیکند و خودش و حسن و حسین (علیهماالسلام) او را مشایعت میکنند . هر کدام از آنها جمله‌هایی دارند ، حسین بنعلی (علیهماالسلام) هم جمله‌های دارد که مبین پرتو روحش است . ابوذر شیعه علی (ع) است و در سنین عمری مانند سنین علی (ع) ، و شاید هم از علی (ع) بزرگتر باشد لذا

پاورقی :

1 - تحف العقول ، ص 250 و مقتل الحسین ، مقرر ، ص 231 و مقتل الحسین خوارزمی ، ص 237 ، و فی رحاب ائمة اهلالبیت ، ج 3 ، ص 101

حسین علیها السلام او را عمو خطاب میکند و میگوید عمو جان ! نصیحت من به تو این است : « اسأل الله الصبر و النصر ، و استعذ به من الجشع و الجزع » (1) عموجان ! از خدا مقاومت و یاری بخواه و از اینکه حرص بر تو غالب بشود که بدبخت میشوی بر خدا پناه ببر ، از جزع بترس . عمو جان ! توصیه من به تو این است که میداد در مقابل فشارها و ظلمها اظهار جزع و ناتوانی نکنی . این چه روحیه‌ای است که در تمام سخنانش این روح که ما از آن غافل هستیم متجلی است . آن سخن اولش ، که گفت : « خط الموت علی ولد آدم مخط القلادش علی جید الفتاش و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف » (2) . در بین راه که به کربلا میروند ، بعضیها با او صحبت میکنند که نرو خطر دارد ، و حسین علیها السلام در جواب ، این شعرها را میخواند :

سامضی و ما بالموت عار علی الفتی

إذا مانوی حقا و جاهد مسلما

و واسی الرجال الصالحین بنفسه

و فارق مئبورا و خالف مجرما

أقدم نفسی لا ارید بقائها

لتلقى خمیسا فی الهیاج عمرما

پاورقی :

1 - الغدير ، ج 8 ، ص . 302

2 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 و اللهوف ، ص 25 و مقتل الحسين خوارزمی

، ج 2 ، ص 5 و نفس المهموم ، ص 100 و ملحقات احقاق الحق ، ج 11 ، ص

598 و كشف الغمه ، ج 2 ، ص . 29

فان عشت لم اندم و ان مت لم الم

کفی بك ذلا ان تعیش و ترغما (1)

به من میگوئید نرو ، ولی خواهم رفت . میگوئید کشته میشوم ، مگر مردن برای یکجوانمرد ننگ است ؟ مردن آن وقت ننگ است که هدف انسان پست باشد و بخواهد برای آقائی و ریاست کشته بشود که میگویند به هدفش نرسید . اما برای آن کسی که برای اعلائی کلمه حق و در راه حق کشته میشود که ننگ نیست . چرا که در راهی قدم برمیدارد که صالحین و شایستگان بندگان خدا قدم برداشتهاند .

پس چون در راهی قدم بر میدارد که با يك آدم هلاک شده بدبخت و گناهکار مثل یزید مخالفت میکند بگذار کشته بشود . شما میگوئید کشته میشوم ، یکی از این دو بیشتر نیست : یا زنده میمانم یا کشته میشوم . « فان عشت لم اندم » اگر زنده ماندم ، کسی نمیگوید تو چرا زنده ماندی . « و ان مت لم الم » و اگر در این راه کشته بشوم ، احدی در دنیا مرا ملامت نخواهد کرد اگر بدانند که من در چه راهی رفتم ،

کفی بك ذلا ان تعیش و ترغما

، برای بدبختی و ذلت تو کافی است که زندگی بکنی اما دماغت را به خاک بمالند . باز میبینید که حماسه

پاورقی :

1 - فی رحاب ائمة اهلالیبیت ، ج 3 ، ص 97 و مناقب ابنشهر آشوب ، ج 4 ، ص 69 و مقتل الحسین ، مقرر ، ص 217 و بحار الانوار ، ج 45 ، ص 238 و ارشادشیرمفید ، ص 225 ، در این سه کتاب آخر ، این ابیات بغیر از بیت سوم و در کتاب اعلامالوری ص 230 بغیر از بیت سوم و چهارم ذکر شده است .

است . در بین راه نیز خطابه میخواند و میفرماید : « الا ترون ان الحق لا يعمل به و ان الباطل لا يتناهى عنه » (1) ، بعد در آخرش میفرماید : « انى لا ارى الموت الا سعادش و لا الحیوش مع الظالمین الا برما » (2) من مردن را برای خودم سعادت ، و زندگی با ستمگران را موجب ملامت مبینم . اگر بخواهم همه سخنان او را بیان کنم طولانی میشود . میپردازم به شب عاشورا و به نکتههای اشاره میکنم که معمولاً به این نکات کمتر توجه میکنیم

هر کس دیگری ، هر شخصیت تاریخی ، در شرایطی قرار بگیرد که حسینبنعلی علیهما السلام در شب عاشورا قرار گرفت ، یعنی در شرایطی که تمام راههای قوت و غلبه ظاهری بر دشمن بر او بسته باشد ، و قطعاً بداند که خود و اصحابش بدست دشمن کشته میشوند ، در چنین شرایطی زبان به شکایت باز میکند و این را تاریخ گواهی میدهد . جملاتی میگویند نظیر : تف بر این روزگار ، افسوس که طبیعت با من مساعدت نکرد . میگویند وقتی ناپلئون در مسکو دچار آن حادثه شد ، گفت : افسوس که طبیعت چند ساعت با من مخالفت کرد . دیگری دستش را بهم میزند و میگوید : روی تو ای روزگار سیاه باد که ما را به این شکل در آوردی .

پاورقی :

1 و 2 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 381 و تحفالعقول ، ص 176 و اللهوف ، ص 33 و مقتل الحسین ، مقرر ، ص 232 و تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 229 و تاریخ ابنعساکر ، ج 4 ، ص 333 و کشف الغمه ، ج 2 ، ص 32

اما حسینعلی (علیهما السلام) اصحابش را جمع میکند چنانکه گوئی روحش از هر شخص موفقی بیشتر موج میزند ، و میفرماید : « اثنی علی الله احسن الثناء و احمده علی السراء و الضراء ، اللهم انی احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوش ، و علمتنا القرآن ، و فقهتنا فی الدین » (1) مثل اینکه تمام محیط برایش مساعد است و واقعا هم مساعد بود ، آن شرایط برای کسی نامساعد است که هدفش حکومت دنیوی باشد . برای کسی که حتی حکومت و همه چیز را در راه حق و حقیقت میخواهد ، و میبیند در راه خودش قدم برداشته ، محیط مساعد است . او جز سپاس و شکر چیز دیگری نمیبیند . از شعارهای روز عاشورای حسین علیهاالسلام یکی اینست :

الموت اولی من رکوب العار

و العار اولی من دخول النار (2)

تا آخرین لحظها عملش ، حرکاتش ، سکناش ، سخنانش ، تمام حقخواهی ، حق پرستی و موجی از حماسه است . شب تاسوعا که برای آخرین بار به او عرضه میدارند یا کشته شدن یا تسلیم ! اظهار میدارد ، « و الله لا اعطیکم بیدی اعطاء الذلیل و لا افر فرار العبید » (3) .

به خدا قسم که من هرگز نه دست دلت به شما میدهم و نه مثل

پاورقی :

- 1 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 392 و مقتل الحسین خوارزمی ، ج 1 ، ص 246
مقتل الحسین ، مقرر ، ص 257 و ارشاد شیخ مفید ، ص 231 و اعلام الوری ،
ص 234 .
- 2 - بحار الانوار ، ج 45 ، ص 50 و مناقب ابنشهر آشوب ، ج 4 ، ص 68 و
110 و اللهوف ص 50 و کشف الغمه ، ج 2 ، ص 36 .
- 3 - ارشاد شیخ مفید ، ص 235 و مقتل الحسین ، مقرر ، ص 280 .

برندگان فرار میکنم . مردانه مقاومت میکنم تا کشته بشوم . آن ساعتهای آخر ، اباعبدالله (ع) باز همان است . باور نکنید که اباعبدالله این جمله را گفته باشد : « اسقونی شربة من الماء فقد نشطت كبدي » . من که این جمله را در جایی ندیده‌ام ، حسین (ع) اهل اینجور درخواستها نبود ، بلکه او در مقابل لشکر دشمن میایستد و فریاد میکند : « الا و ان الدعی ابن الدعی قد ركز بين اثنتين بين السلة و الذلة و هیهات منا الذلة یابی الله ذالك لنا و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و ظهرت » (1)

مردم کوفه ! آن ناکس پسر ناکس ، آن زنزاده پسر زنزاده ، امیر شما ، فرمانده کل شما ، آن کسی که شما به فرمان او آمده‌اید به من گفته است که از این دو کار یکی را انتخاب کن یا شمشیر ، یا تن به ذلت دادن ، آیا من تن به ذلت بدهم ؟ هیهات که ما زیر بار ذلت برویم ! ما تن خودمان را در جلوی شمشیرها قرار میدهیم ولی روح خودمان را در جلوی شمشیر ذلت هرگز فرود نمی‌آوریم . خدای من که در راه رضای او قدم بر میدارم راضی نیست و میگوید نکن ، پیغمبر (ص) که وابسته به مکتب او هستم ، میگوید نکن ، آن دامنهایی که من در آنها بزرگ شده‌ام ، دامن علی (ع) که روی زانوی او نشسته‌ام به من میگوید تن به ذلت نده .

این يك حماسه است اما نه يك حماسه شخصی یا قومی . در

پاورقی :

1 - اللهوف ، ص 47 ، مقتل الحسین خوارزمی ، ج 2 ، ص 76 و تاریخ شام ابن عساکر ، ج 4 ، ص 333 و نفس المهموم ، ص 149 ، ملحقات احقاق الحق ، ج 11 ، ص 624 و 625 و مقتل الحسین ، مقرر ، ص 287 و تحف العقول ، ص 174 .

آن منیت نیست ، در آن خود پرستی نیست ، خدا پرستی است. در روز عاشورا حسین علیهاالسلام حد آخر مقاومت را هم میکند ، دیگر وقتی است که به کلی توانایی از بدنش سلب شده است . یکی از تیراندازان ستمکار تیر زهرآلودی را به کمان میکند و بسوی اباعبدالله (ع) میاندازد که در سینه اباعبدالله (ع) مینشیند و آقا دیگر بیاختیار روی زمین میافتد . چه میگوید ؟ آیا در این لحظه تن به ذلت میدهد ؟ آیا خواهش و تمنا میکند ؟ نه ، بلکه بعد از گذشت این دوره جنگیدن رویش را بسوی همان قیلهای که از آن هرگز منحرف نشده است میکند و میفرماید : « رضا بقضائك و تسلیما لامرك و لا معبود سواك یا غیاث المستغیثین » (1) این است حماسه الهی ، این است حماسه انسانی .
و لا حول و لا قوش الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین .

پاورقی :

1 - نظیر این عبارت در ق مقام زخار صفحه 463 و مقتلالحسین ، مقرر ، ص 357 ذکر شده است .

در کتاب منتشر شده این صفحه خالی بوده است.
شما به صورت خودکار به صفحه بعد منتقل می شوید.

جلسه سوم : نهضت حسيني ، عامل شخصيت يافتن جامعه اسلامي

در کتاب منتشر شده این صفحه خالی بوده است.
شما به صورت خودکار به صفحه بعد منتقل می شوید.

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين بارى الخلاق اجمعين و الصلوش والسلام على عبدالله
و رسوله و حبيبه و صفيه ، سيدنا و نبينا و مولانا ابيالقاسم محمد صلى الله
عليه و آله و سلم و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين .
اعوذ بالله من الشيطان الرجيم : « يا ايها الذين آمنوا استجبوا لله و
للسول اذا دعاكم لما يحييكم » (1) .
اين مطلب را مکرر بر زبان می‌آوریم که حسین بن علی علیه السلام با آن
جانبازی که کرد اسلام را تجدید حیات و درخت اسلام را با ریختن خون خود
آبیاری نمود . « اشهد انك قد اقامت الصلوش و آتيت الزكوش و امرت
بالمعروف و نهيت عن المنكر و جاهدت فى الله حق جهاده » (2) شهادت
میدهم که تو اقامه نماز کردی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر
کردی و در راه خدا جهاد نمودی و حق جهاد را بجا آوردی .
لازم است ما از خود سؤال بکنیم که چه رابطهای میان شهادت حسین بن علی ()
علیهما السلام) و نیرو گرفتن اسلام و زنده شدن اصول و فروع دین وجود

پاورقی :

- 1 - ای اهل ایمان چون خدا و رسول شما را به ایمان دعوت کنند اجابت کنید تا به حیات ابدی برسید . انفال ، آیه . 24
- 2 - مفاتیح الجنان زیارت امام حسین علیه السلام در عید فطر و قربان .

دارد؟ زیرا میدانیم صرف اینکه خونی ریخته بشود، منشأ این امور نمیشود. بنابراین میان قیام و نهضت و شهادت حسین بن علی (علیهما السلام) و این آثاری که ما می‌گوئیم و مدعی آن هستیم و واقعا تاریخ هم نشان میدهد که حقیقت دارد، چه رابطهای وجود دارد؟ این رابطه را ما وقتی میتوانیم درک بکنیم که موضوع گفته شده در دو گفتار پیشین را کاملا در نظر بگیریم. اگر شهادت حسینبنعلی (علیهما السلام) صرفا يك جریان جزناور میبود، اگر صرفا يك مصیبت میبود، اگر صرفا این میبود که خونی بناحق ریخته شده است و به تعبیر دیگر صرفا نفله شدن يك شخصیت میبود ولو شخصیت بسیار بزرگی، هرگز چنین آثاری را به دنبال خود نمیآورد. شهادت حسینبنعلی (علیهما السلام)، از آن جهت این آثار را به دنبال خود آورد که به تعبیری که عرض کردیم، نهضت او يك حماسه بزرگ اسلامی و الهی بود، از این جهت که این داستان و تاریخچه، تنها يك مصیبت و يك جنایت و ستمگری از طرف يك عدهای جنایتگر و ستمگر نبود، بلکه يك قهرمانی بسیار بسیار بزرگ از طرف همان کسی بود که جنایتها را بر او وارد کردند. شهادت حسینبنعلی (علیهما السلام) حیات تازه‌ای در عالماسلام دمید و همان طور که در گفتار اول گفتیم، اثر و خاصیت يك سخن یا تاریخچه و یا شخصیت حماسی این است که در روح موج به وجود میآورد، حمیت و غیرت به وجود میآورد، شجاعت و صلابت به وجود میآورد. در بدنها، خونها را به حرکت و جوشش در میآورد، و تنها را از رخوت

و سستی خارج میکند ، و آنها را چابک و چالاک مینماید . چه بسیار خونها در محیطهایی ریخته میشود که چون فقط جنبه خونریزی دارد ، اثرش مرعوبیت مردم است ، اثرش این است که از نیروی مردم و ملت میکاهد و نفسها بیشتر در سینهها حبس میشود .

اما شهادتهائی در دنیا هست که به دنبال خودش روشنائی و صفا برای اجتماع میآورد . شما در حالت فرد امتحان کرده و دیده‌اید که بعضی از اعمال است که قلب انسان را مکدر میکند ، ولی بعضی دیگر از اعمال است که قلب انسان را روشن میکند ، صفا و جلا میدهد . این حالت عینا در اجتماع هم هست . بعضی از پدیدههای اجتماعی ، روح اجتماع را تاریک و کدر میکند ، ترس و رعب در اجتماع به وجود میآورد ، به اجتماع حالت بردگی و اسارت میدهد ، ولی یک سلسله پدیدههای اجتماعی است که به اجتماع صفا میدهد ، نورانیت میدهد ، ترس اجتماع را میریزد ، احساس بردگی و اسارت را از او میگیرد ، جرأت و شهامت به او میدهد .

بعد از شهادت امامحسین (ع) یک چنین حالتی به وجود آمد ، یک رونقی در اسلام پیدا شد . این اثر در اجتماع از آن جهت بود که امامحسین علیهاالسلام با حرکات قهرمانانه خود روح مردم مسلمان را زنده کرد ، احساسات بردگی و اسارتی را که از اواخر زمان عثمان و تمام دوره معاویه بر روح جامعه اسلامی حکمفرما بود ، تضعیف کرد و ترس را ریخت ، احساس عبودیت را زایل کرد . و به عبارت دیگر به اجتماع اسلامی شخصیت داد . او بر روی نقطه‌های در اجتماع انگشت گذاشت

که بعدا اجتماع در خودش احساس شخصیت کرد . مسئله احساس شخصیت مسئله بسیار مهمی است . از این سرمایه بالاتر برای اجتماع وجود ندارد که در خودش احساس شخصیت بکند ، احساس منش بکند ، برای خودش ایده‌آل داشته باشد و نسبت به اجتماعهای دیگر حس استغناء و بینیازی داشته باشد ، يك اجتماع اینطور فکر بکند که خودش و برای خودش فلسفه مستقلی در زندگی دارد و به آن فلسفه مستقل زندگی خودش افتخار و مباحثات بکند ، و اساسا حفظ حماسه در اجتماع یعنی همین که اجتماع از خودش فلسفهای در زندگی داشته باشد و به آن فلسفه ایمان و اعتقاد داشته باشد ، و او را برتر و بهتر و بالاتر بداند و به آن بیالد . وای به حال آن اجتماعی که این حس را از دست بدهد ، این يك مرضاجتماعی است و این غیر از آن " خودی " اخلاقی است که بد است و نفسپرستی و شهوتپرستی است .

اگر اجتماعی این منش را از دست داد و احساس نکرد که خودش فلسفه مستقلی دارد که باید به آن فلسفه متکی باشد ، و اگر به فلسفه مستقل زندگی خودش ایمان نداشته باشد ، هر چه داشته باشد از دست میدهد ، ولی اگر این یکی را داشته باشد ولی همه چیزهای دیگر را از او بگیرند باز روی پای خودش میایستد . یعنی یگانه نیروئی که مانع جذب شدن ملتی در ملت دیگر و یا فردی در فرد دیگر میشود ، همین احساس منش و شخصیت است .

معروف است که آلمانیها گفته‌اند ما در جنگ دوم همه چیز را از دست دادیم ، مگر يك چیز را که همان شخصیت خودمان بود و چون شخصیت خودمان را از دست ندادیم همه چیز را دوباره به دست آوردیم

و راست هم گفته‌اند . اما اگر ملتی همه چیز داشته باشد ولی شخصیت خودش را ببازد ، هیچ چیز نخواهد داشت و خواهنخواه در ملت‌های دیگر جذب میشود . وای به حال این خودباختگی که متأسفانه در جامعه امروز ما وجود دارد . در گفتارهای اقبال‌لاهوری خواندم که موسولینی گفته است : انسان باید آهن داشته باشد تا نان داشته باشد ، یعنی اگر میخواهی نان داشته باشی ، زور داشته باش . ولی اقبال میگوید : این حرف درست نیست . اگر میخواهی نان داشته باشی ، آهن باش ، نمیگوید آهن داشته باش ، بلکه آهن باش . یعنی شخصیت تو شخصیتی محکم به صلابت آهن باشد . میگوید شخصیت داشته باش ، چرا به زور متوسل میشوی ، چرا به اسلحه متوسل میشوی ، چرا میگوئی اگر میخواهی نان داشته باشی باید اسلحه داشته باشی ؟ بگو اگر میخواهی هر چه داشته باشی خودت آهن باش ، خودت فولاد باش ، خودت شخصیت داشته باش . خودت صلابت داشته باش ، خودت منش داشته باش . اگر يك ملت بیچاره و بدبخت ایمانش را به آنچه که خودش از فلسفه زندگی دارد از دست بدهد و مرعوب يك ملت دیگر بشود ، در تمام مسائل آنجور فکر میکند که دیگران فکر میکنند و اصلاً نمیتواند شخصا در مسائل قضاوت بکند . هر موضوعی را فقط به دلیل اینکه مد است یا پدیده قرن است ، بدلیل اینکه در جامعه آمریکا و در جامعه اروپا پذیرفته شده است ، میپذیرد و دیگر منطق سرش نمیشود . در یکی دو سال قبل در کتابی از يك نفر از متجددین ایرانی که

درک بکند که میان سفیدوسپاه فرق است !
این را میگویند شخصیت باختگی . اینها چون در محیطی قرار گرفته‌اند که آن محیط این طور فکر میکند ، به جای اینکه يك ذره استقلال فکری داشته باشند و بر دهان گوینده آن سخن بگویند و بگویند حرف تو حرف مفت و مزخرفی است و مگر اختلاف رنگ میتواند سبب امتیاز فضیلت در میان افراد بشر باشد ، آنطور افسرده میشوند و خود را میبازند . زیرا او میگوید وقتی فرنگی این طور فکر میکند لابد این طور درست است !
ما مردم ایران يك حسن داریم و يك عیب . حسن ما مردم این است که در مقابل حقیقت تعصب کمی داریم و شاید میتوانیم بگوئیم بی تعصب هستیم . یعنی اگر با حقایقی برخورد بکنیم و آنها را درک بکنیم شاید از هر ملت دیگر زودتر تسلیم آن حقایق میشویم ، ولی يك عیب بزرگی در ما ملت ایران هست که به موازات اینکه در مقابل حقایق تسلیم میشویم ، به حماسهها و ارکان شخصیت خودمان زیاد پایبند نیستیم ، و با يك حرف پوچ زود آن را از دست میدهیم و رها میکنیم . هیچ ملتی به اندازه ما نسبت به شعائر خودش بیاعتنا نیست . شما هندیها و ژاپنیها و اعراب را دیده‌اید ، آنها هم مثل ما مشرقزمینی هستند ، لکن از این نظر مثل ما نیستند . به اندازه‌های که ما در مقابل لغات و عادات اجنبی تسلیم هستیم هیچ ملتی تسلیم نیست . به عکسهائی که در کتابهای تاریخ علوم هست نگاه کنید ، میبینید دانشمندان درجه اول هند با همان عمامه و لباس خودشان هستند .

نهر و که يك سياستمدار بزرگ و يك وزنهجانی بود با همان لباس هندی در همه جا حرکت میکرد . بلندی و کوتاهی لباس و یا سفید و سیاه بودنش اهمیت ندارد ، اما اینکه آن دانشمند عمامه خودش را سرش میگذارد و یا نهر و با آن شلوار سفید و گشاد و پالتوی مخصوص همه جا میرود ، میخواید به همه مردم دنیا بگویند که من هندی هستم و باید هندی باقی بمانم و در مقابل علم و صنعت تعصب ندارم که علم و صنعت مربوط به کشور خاصی نیست . در مقابل عقاید بزرگ فلسفی و دینی تعصب ندارم ، اما در مورد شعارهای ملی ، هر کسی به شعارهای خودش پایبند است . من چرا باید شعار يك ملت دیگر را بپذیرم ؟ ولی ما ، اگر فرنگی يك زناز ببندد ، ما دو تا زناز میبندیم با اینکه او روی حساب شعار خودش این کار را میکند . در جامعه ما این حسابها نیست .

هر روز يك زمزمهای بلند میشود و هر چند صباحی یکبار مسئله تغییر خط مطرح میشود که این خط به درد نمیخورد و باید خط لاتینی بکار ببریم و کلمات خودمان را با حروف لاتین بنویسیم ، (1) حالا در اثر این تغییر چه به سر معارف و فرهنگ و تمدن و شخصیت و حماسه ملی ما میآید ، این حسابها دیگر در کار نیست . ما آثار نفیسی داریم که در دنیا نظیر ندارد . مگر دنیا کتابی مثل مثنوی مولوی دارد ؟

پاورقی :

1 - اشاره به زمان طاغوت است که هر چند صباحی یکبار قلم بدستانی در رابطه با سیاست استعماری رژیم ، مسئله تغییر خط فارسی به لاتین را مطرح میکردند .

و کسی که تمام قوم و قبیله‌اش با او دشمن هستند چه داشت که به آنها بدهد و چطور شد که آنها را از آن حضيض پستی به اوج عزت رساند؟ ایمانی به آنها داد که آن ایمان به آنها شخصیت داد. يك مرتبه آن عرب سوسمار خور ، شیرشترخور ، عرب غارتگری که دخترش را زنده زنده به خاک میکرد ، این احساس در او پیدا شد که من باید دنیا را از اسارت و از پرستش و اطاعت غیر خدا نجات بدهم ، و هیچ اهمیت نمیداد که اعتراف بکند که در گذشته چطور بوده است ، و حتی افتخار میکرد که بگوید من در گذشته پست بودم ، انطور فکر میکردم ، هیچ سابقه درخشان ملی ندارم ، ولی امروز این طور فکر میکنم ، از شما عالیتر فکر میکنم . این را میگویند شخصیت . آیا کلمه‌های هست که از کلمه لاله الا الله بیشتر به روح انسان حماسه و شخصیت بخشد؟ معبودی ، مطاعی ، قابل پرستشی غیر از خدا نیست . يك جرم فلکی ، يك حیوان ، يك سنگ ، يك درخت کجا و سر تعظیم فرود آوردن يك بشر کجا ! من در مقابل غیر خدا هر چه هست ، سر تعظیم

فرود نمیآورم . من طرفدار عدالتم ، طرفدار حق و احسانم ، طرفدار فضیلتیم .
 به این میگویند شخصیت .
 امویین کاری کردند که شخصیت اسلامی را در میان مسلمین میراندند . کوفه
 مرکز ارتش اسلام بود ، و اگر امامحسین (ع) به کوفه نمیرفت ، امروز
 تمام مورخین دنیا او را ملامت میکردند ، میگفتند عراق که مرکز ارتش
 اسلامی بود از تو دعوت کرده بود و هجدههزار نفر با نماینده تو بیعت کردند
 و دوازدههزار نامه برای تو فرستادند ، چرا به آنجا نرفتی ؟ مگر از عراق
 جایی بهتر و بالاتر هم بود ؟ ! اساسا کوفه شهری است که بعد از جنگهایی که
 در صدر اسلام واقع شد ، به دستور عمر بن خطاب توسط ارتش اسلام ساخته شد ، و
 از کوفیها و مردم عراق شجاعتتر و سلحشورتر وجود نداشت . در عین حال همین
 مردمی که هجده هزار بیعت کننده داشتند ، و دوازده هزار نامه نوشته بودند
 ، به مجرد اینکه سر و کله پسر زیاد پیدا شد همه فرار کردند ، چرا ؟ چون
 زیاد بن ابیه سالها در کوفه حکومت کرده بود ، آنقدر چشم در آورده بود ،
 آنقدر دست و پاها بریده بود ، آنقدر شکمها سفره کرده بود ، آنقدر افراد
 را در زندانها کشته بود که اینها بکلی احساس شخصیت خودشان را از دست
 داده بودند . لذا تا شنیدند پسر زیاد آمد ، زن دست شوهرش را میگرفت و
 او را از پیش مسلم کنار میکشید ، مادر دست بچه خودش را میگرفت ،
 خواهر دست برادر خودش را میگرفت ، پدر دست فرزند خودش را میگرفت و
 از مسلم جدا میکرد ، و بیشک مردم کوفه از شیعیان علی بن ابیطالب (ع)
 بودند

و امام حسین (ع) را شیعیانش کشتند ، لذا در همان زمان هم میگفتند :
 قلوبهم معه و سیوفهم علیه (1) ، چرا که امویها شخصیت ملت مسلمان را له
 کرده بودند ، کوبیده بودند ، و دیگر کسی از آن احساسهای اسلامی در خودش
 نمیدید .

اما همین کوفه بعد از مدت سه سال انقلاب کرد و پنج هزار نفر تواب از
 همین کوفه پیدا شد و سر قبر حسینعلی (علیهماالسلام) رفتند و در آنجا
 عزاداری کردند ، گریه کردند و به درگاه الهی از تقصیری که کرده بودند
 توبه کردند و گفتند ما تا انتقام خون حسینعلی (علیهماالسلام) را
 نگیریم ، از پای نمینشینیم . یا باید کشته بشویم ، یا انتقام بگیریم . و
 عمل کردند و قتله کربلا را همینها کشتند و شروع این نهضت از همان عصر
 عاشورا و از روز دوازدهم محرم بود . چه کسی این کار را کرد ؟ حسینعلی (ع)
 علیهماالسلام) . شخصیت دادن به يك ملت به این است که به آنها عشق و
 ایدهآل داده شود و اگر عشقها و ایدهآلهائی دارند که رویش را غبار گرفته
 است آن گرد و غبار را زدود و دو مرتبه آن را زنده کرد . حسین بن علی (ع)
 علیهماالسلام) در سخنان و خطابههای خودش ، آنجا که از امر به معروف و
 نهی از منکر صحبت میکند ، همایش صحبتش این است : « و علی الاسلام السلام
 اذ قد بلیت الامة براع مثل یزید » (2) .

پاورقی :

1 - مقتل المقرم ، ص 203 و تاریخ طبری ، ج 6 ، ص 218 و کامل ابن اثیر
 ، ج 6 ، ص 16 و ارشاد شیخ مفید ، ص 218 و مناقب ابن شهر آشوب ، ج 4 ،
 ص 195 و کشفالغمه ، ج 2 ، ص 32 قلبهائشان با او بود و شمشیر هایشان بر
 علیه او .

2 - اللهوف ، ص 11 و فی رحاب ائمة اهل البیت ، ج 3 ، ص 74 زمانی
 که امت مبتلا شد به چوپان و سرپرستی چون یزید ، باید با اسلام خداحافظی
 کرد .

« انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امة جدی » (1) بعد از بیست سی سال که این حرفها فراموش شده بود ، حسینبنعلی (علیهماالسلام) به نام یک نفر مصلح و به نام یک نفر اصلاح طلب که باید در امت اسلام اصلاح ایجاد کرد ، قیام کرد و به مردم عشق و ایدهآل داد . رکن اول حماسه زنده شدن یک قوم همین است . ملتی شخصیت دارد که حس استغناء و بینبازی در او باشد . اینهاست درسهای آموزندهای که از قیام حسینبنعلی (علیهماالسلام) باید آموخت . او حس استغناء و بینبازی به مردم داد . روزی که میخواهد از مکه حرکت کند ، یک ذره قیام خودش را مشروط نمیکند و این طور میفرماید : « خط الموت علی ولد آدم » (2) و در آخر خطبه میفرماید : « فمن کان فینا باذلا مهجته موطنا علی لقاء الله نفسه ، فلیرحل معنا فاننی راحل مصیحا انشاء الله تعالی » (3) ، من فردا صبح حرکت میکنم هر کس که آماده جانبازی است و حاضر است خون قلب خودش را در راه ما بریزد و تصمیم به ملاقات حق گرفته است ، فردا صبح حرکت

پاورقی :

- 1 - مقتل الحسین ، مقرر ، ص 156 و مناقب ابن شهر آشوب ، ج 89 و مقتل الحسین خوارزمی ، ج 1 ، ص 188 و لمعة من بلاغة الحسین (ع) ، ص 64 و مقتل العوالم ، ص 54 ، نفسالمهموم ، صفحه 45 و ملحقات احقاق الحق ، ج 11 ، ص 702 من خروج نکردم برای جاهطلبی و رسیدن به مقام ، بلکه منحصرآ خروج کردم تا مفاصد بین امت جدم را اصلاح کنم .
- 2 و 3 - بحار الانوار ، ج 44 ، ص 366 و اللهوف ، ص 25 و نفس المهموم ، ص 100 و مقتل خوارزمی ، ج 2 ، ص 5 و ملحقات احقاق الحق ، ج 11 ، ص 598 و کشفالغمه ، ج 2 ، صفحه 29 .

کند که من رفتم . دیگر بیش از این حرفی نیست . این مقدار استغناء قطعا در دنیا نظیر ندارد .

از این بالاتر ، شب عاشورا است که اصحاب و اهل بیتش را جمع میکند و از آنها تمجید و تشکر میکند . بعد به آنها میگوید : بدانید از همه شما متشکر و ممنونم ، ولی بدانید که دشمنان با شما کاری ندارند ، و اگر بخواهید بروید مانع شما نمیشوند ، من هم از نظر شخص خودم که با من بیعت کردهاید بیعت خودم را از دوش شما برداشتم و محظور بیعت هم با من ندارید ، هر کس میخواهد برود آزاد است . حسین علیهاالسلام از اهل بیت و اصحابی که درباره آنها گفته است که اهل بیتهی بهتر و باوفاتر از اینها سراغ ندارم ، این مقدار استغناء نشان میدهد و هرگز سخنانی از این قبیل که من را تنها نگذارید ، من غریبم ، مظلومم ، بیچاره‌ام نمیگوید . البته تکلیف دین خدا را بر نمیدارد ، لذا با افراد که اتمام حجت میکرد ، اگر در آنها تمایل به ماندن نمیدید به آنها میگفت از این صحنه دور بشوید زیرا که من نمیخواهم شما به عذاب الهی گرفتار شوید ، چون اگر از کسی استمداد بکنم و او صدای استمداد مرا بشنود و مرا مدد نکند ، خداوند او را به عذاب جهنم مبتلا خواهد کرد . این درس استغناء درس کوچکی نبود . همین استغناء بود که بعدها روحیه استغناء به وجود آورد و چقدر قیامها و نهضتها به وجود آمد .

حسینبنعلی (علیهماالسلام) درس غیرت به مردم داد ، درس تحمل و بردباری به مردم داد ، درس تحمل شدائد و سختیها به مردم داد . اینها برای

ملت مسلمان درسهای بسیار بزرگی بود . پس اینکه میگویند حسینبنعلی (علیهماالسلام) چه کرد و چطور شد که دین اسلام زنده شد ، جوابش همین است که حسین بن علی روح تازه دمید ، خونها را به جوش آورد ، غیرتها را تحریک کرد ، عشق و ایدهآل به مردم داد ، حس استغناء در مورد مردم به وجود آورد ، درس صبر و تحمل و بردباری و مقاومت و ایستادگی در مقابل شدائد به مردم داد ، ترس را ریخت ، همان مردمی که تا آن مقدار میترسیدند ، تبدیل به يك عده مردم شجاع و دلاور شدند .

این داستان معروف است ، میگویند : نادر در یکی از جنگهای سربازی را دید که فوقالعاده شجاع و دلیر بود ، و از شجاعت و دلاوری او اعجاب میکرد . يك روز او را خواست ، گفت تو با این شجاعت و دلاوریت ، آن روزی که افغانه ریختند به اصفهان غارت کردند و کشتند کجا بودی ؟ گفت من اصفهان بودم ، گفت تو اصفهان بودی و افغانه آمدند و آنهمه جنایت کردند ؟ گفت بله بودم ، گفت پس آن روز شجاعتت کجا بود ؟ گفت آن روز نادری نبود . مقداری از شجاعتی که امروز من دارم ، از روحیه نادر دارم ، تو را که میبینم ، غیرت من تحریک میشود ، شجاع و دلیر و دلاور میشوم .

اینکه من تأکید میکنم که حماسه حسینی و حادثه کربلا و عاشورا باید بیشتر از این جنبه مورد استناد ما قرار بگیرد ، بخاطر همین درسهای بزرگی است که این قیام میتواند به ما بیاموزد . من مخالف رثاء و مرثیه نیستم ، ولی میگویم این رثاء و مرثیه باید به شکلی باشد که در عین حال آن حس قهرمانی حسینی را در وجود ما تحریک و احیاء

بکند . حسینبنعلی (علیهماالسلام) يك سوژه بزرگ اجتماعی است . حسینبنعلی (علیهماالسلام) در آن زمان يك سوژه بزرگ بود ، هر کسی که میخواست در مقابل ظلم قیام بکند ، شعارش یا لئاراتالحسین (1) بود امروز هم حسین بن علی (علیهماالسلام) يك سوژه بزرگ است ، سوژه‌های برای امر به معروف و نهی از منکر ، برای اقامه نماز ، برای زنده کردن اسلام ، برای اینکه احساسات و عواطف عالیله اسلامی در وجود ما احیاء بشود . با وجودی که عرایض دیگری در اینباره دارم در همین جا به عرایض خاتمه میدهم و بر میگردم به آیه‌های که در ابتدا خواندم . آیه عجیبی است :
 « یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم غ(2) .
 ایها الناس ! این دعوت پیغمبر (ص) را اجابت کنید ، میخواهد شما را زنده کند . حیات يك ملت به داشتن ثروت زیاد نیست ، حتی به علم هم نیست ، علم به تنهایی کافی نیست که يك ملت را زنده بکند ، بلکه حیات ملت به این است که آن ملت شخصیتی را در خودش احساس بکند . ای بسا ملت‌های عالم که شخصیت ندارند ، و ای بسا ملت‌های جاهل که شخصیت خودشان را حفظ کرده‌اند . اگر الجزایریها بعد از صدو پنجاه سال مبارزه توانستند استعمار فرانسه را به زانو در آورند و به استقلال برسند ، برای این بود که در آنها يك حماسه وجود

پاورقی :

- 1 - مسند الامام الرضا، ج1، صفحه 148 و عیون الاخبار الرضا، ج1، صفحه 299.
- 2 - سوره انفال آیه . 24

داشت ، يك احساسمنش وجود داشت . اگر در آن طرف مشرق زمین ، ملت دیگری (1) دارد با قویترین و ثروتمندترین ملت‌های جهان مبارزه میکند ، چرا مبارزه میکند ؟ آیا عدد یا ثروتش با آنها مبارزه میکند ؟ ایدا . احساس شخصیت و منش آن ملت مبارزه میکند . میگوید : من ترا به آقائی قبول ندارم ، من یا باید زنده باشم روی پای خودم باشم و کسی بر من حکومت نکند ، و یا باید نباشم .

در حماسه حسینی آن کسی که بیش از همه این درس را آموخت و بیش از همه این پرتو حسینی بر روح مقدس او تابید ، خواهر بزرگوارش زینب سلاماللهعلیها بود . راستی که موضوع عجیبی است ، زینب با آن عظمتی که از اول داشته است و آن عظمت را در دامن زهرا علیه السلام و از تربیت علی علیه السلام بدست آورده بود ، در عین حال زینب بعد از کربلا ، با زینب قبل از کربلا متفاوت است ، یعنی زینب بعد از کربلا يك شخصیت و عظمت بیشتری دارد .

ما میبینیم در شب عاشورا ، زینب یکی دو نوبت حتی نمیتواند جلوی گریه‌اش را بگیرد ، یکبار آنقدر گریه میکند که بر روی دامن حسین بیهوش میشود ، و حسین علیهاالسلام با صحبت‌های خود زینب را آرام میکند . « لا یذهبن حلمك الشيطان » (2) . خواهر عزیزم ! میادا هوس شیطانی بر تو مسلط بشود و حلم را از تو برباید ، صبر و تحمل را از تو برباید .

پاورقی :

- 1 - منظور ملت ویتنام است .
- 2 - بحارالانوار ، ج 45 ، صفحه 2 و ارشادشیخمفید ، صفحه 232 و اعلامالوری ، صفحه . 236

وقتی حسین (ع) به زینب (س) میفرماید که چرا این طور میکنی ، مگر تو شاهد و ناظر وفات جدم نبودی ؟ جد من از من بهتر بود ، پدر ما از ما بهتر بود ، برادر همین طور ، مادر همین طور ، زینب با حسین (ع) این چنین صحبت میکند : برادر جان ! همه آنها اگر رفتند بالاخره من پناهگاهی غیر از تو داشتم ، ولی با رفتن تو برای من پناهگاهی باقی نمیماند . اما همینکه ایام عاشورا سپری میشود و زینب ، حسین علیهما السلام را با آن روحیه قوی و نیرومند و با آن دستور العملها میبیند ، زینب (س) دیگری میشود که دیگر احدی در مقابل او کوچکترین شخصیتی ندارد . امام زین العابدین (ع) فرمود : ما دوازده نفر بودیم و تمام ما دوازده نفر را بیک زنجیر بسته بودند که یک سر زنجیر به بازوی من و سر دیگر آن به بازوی عمهام زینب بسته بود . میگویند تاریخ ورود اسرا به شام دوم ماه صفر بوده است . بنابراین بیست و دو روز از اسارت زینب (س) گذشته است ، بیست و دو روز رنج متوالی کشیده است که با این حال او را وارد مجلس یزید بن معاویه میکنند ، یزیدی که کاخ اخضر او یعنی کاخ سبزی که معاویه در شام ساخته بود ، آنچنان بارگاه مجللی بود که هر کس با دیدن آن بارگاه و آن خدم و حشم و طنطنه و دبدبه ، خودش را میباخت . بعضی نوشتهاند که افراد میبایست از هفت تالار میگذشتند تا به آن تالار آخری میرسیدند که یزید روی تخت مزین و مرصعی نشسته بود و تمام اعیان و اشراف و اعظم سفرای کشورهای خارجی نیز روی کرسیهای طلا یا نقره نشسته بودند . در چنین شرایطی این اسراء را

وارد میکنند و همین زینب (س) اسیر رنج دیده و رنج کشیده ، در همان محضر چنان موجی در روحش پیدا شد و چنان موجی در جمعیت ایجاد کرد که یزید معروف به فصاحت و بلاغت را لال کرد . یزید شعرهای ابنزبیری را با خودش میخواند ، و به چنین موقعیتی که نصیبش شده است افتخار میکند .
 زینب فریادش بلند میشود : « اظننت یا یزید حیث اخذت علینا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق کما تساق الاساری ان بنا علی الله هوانا و بك علیه کرامه » ؟ (1)

ای یزید ! خیلی باد به دماغت انداختهای « شمخت بانفک » (2) ! تو خیال میکنی اینکه امروز ما را اسیر کردهای و تمام اقطار زمین را بر ما گرفتهای ، و ما در مشیت نوکرهای تو هستیم ، یک نعمت و موهبتی از طرف خداوند بر تو است ؟ ! به خدا قسم تو الان در نظر من بسیار کوچک و حقیر و بسیار پست هستی ، و من برای تو یک ذره شخصیت قائل نیستم . ببینید اینها مردمی هستند که بجز ایمان و شخصیت روحی و معنوی همه چیزشان را از دست دادهاند . آن وقت شما توقع ندارید که یک همچون شخصیتی مانند شخصیت زینب (س) چنین حماسهای بیافریند ، و در شام انقلاب به وجود بیاورد ؟ همان طور که انقلاب هم به وجود آورد .
 یزید مجبور شد در همان شام روش خودش را عوض بکند

پاورقی :

1 و 2 - بحار الانوار ، جلد 45 ، صفحه 133 و مقتل الحسین ، مقرر ، صفحه 462 و اللهوف ، صفحه 76 ای یزید آیا تو گمان کردی که اقطار زمین و آفاق آسمان را بر ما گرفتهای و این یک موهبتی است از طرف خدا برای تو و ذلت و خواری است برای ما .

و محترمانه اسراء را به مدینه بفرستد ، بعد تبری بکند و بگوید خدا لعنت کند ابن زیاد را ، من چنان دستوری نداده بودم ، او از پیش خود این کار را کرد . چه کسی این کار را کرد ؟ زینب (س) چنین کاری را کرد . در آخر جمله‌هایش اینطور فرمود : « یا یزید کد کیدک واسع سعیک ناصب جهدک فوالله لا تمحو ذکرنا و لا تمیت و حینا » (1) . زینب علیهاسلام به کسی که مردم با هزار ترس و لرز به او یا امیرالمؤمنین میگفتند ، خطاب میکند که یا یزید به تو میگویم ، هر حقهای که میخواهی بزن و هرکاری که میتوانی انجام بده ، اما یقین داشته باش که اگر میخواهی نام ما را در دنیا محو بکنی ، نام ما محو شدنی نیست ، آنکه محو و نابود میشود تو هستی . چنان خطبهای در آن مجلس خواند که یزید لال و ساکت باقی ماند و خشم سراسر وجود آن مرد شقی و لعین را فرا گرفت و برای اینکه دل زینب (س) را آتش بزند و زبان او را ساکت کند ، و برای اینکه زینب منقلب بشود ، دست به یک عمل ناجوانمردانه زد ، با عصای خیزران خود به لب و دندان اباعبدالله (ع) اشاره کرد .

لا حول و لا قوش الا بالله العلی العظیم

پاورقی :

1 - بحار الانوار ، جلد 45 ، صفحه 135 و اللهوف ، صفحه 77 .